

گذار فکری



نگارنده: م. نبی هیکل

سال ۱۳۹۴ مطابق ۲۰۱۵

این صفحه آگاهانه سفید گذاشته شده است

فهرست مطالب

پیشگفتار ۴

فصل اول: ادعای مرکزی ۹

۱،۱ نقش روشنفکرانه روشنفکران ۱۰

۱،۲ جامعه روشنفکری بحیث لوکوموتیف تاریخ ۱۴

فصل دوم: نیاز برای گذار از چه و از کجا ناشی میگردد؟

۲۱

۲،۱ نیازتغییر در نحوه تفکر ۲۲

۲،۲ نحوه متداول تفکر ۲۴

۲،۳ نیاز تغییر در عمل ۳۳

۲،۳،۱ فرصتهای طلایی ۳۵

۲،۴ جامعه سیاسی ۳۹

۲،۴،۱ مشابهنها های سازمانها ۴۰

۲،۴،۲ انقسام ایدیولوژیک و دکتاتوری تک اندیشی ۴۳

۲،۴،۳ راسیزم و نظامی شدن نظام قبیلوی ۴۵

۴۷	۲،۴،۴ وضعیت کنونی منظره سیاسی
۴۹	۲،۴،۵ دو پارادوکس
۴۹	۲،۴،۵،۱ پاراد.کس عمل دستجمعی
۵۴	۲،۴،۵،۲ پارادوکس تکیه گاه اقتصادی

۵۵ فصل سوم: درسهای تاریخ

۵۵	۳،۱ درسهای عمده تاریخ
۵۹	۳،۱،۱ زندگی واقعی
۶۰	۳،۲ دید مقایسوی به گذشته و حال
۶۰	۳،۲،۱ همگونی ها
۶۴	۳،۲،۲ تمایزات
۶۸	۳،۳ نقش جامعه روشنفکری در وضعیت کنونی

فصل چهارم: گذار از یک نحوه اندیشه و عمل به نحو دیگر

۸۴

۸۶	۴،۱ اجنت (فرد یا سازمان)
۹۰	۴،۲ فعالان سیاسی / مدنی در راه گذار
۹۱	۴،۲،۱ شیوه و مشخصات کار

۱۰۲	۴,۲,۲ محور و محراق اتحاد
۱۰۵	۴,۳ مشخصات عمده نحوه اندیشه و عملکرد معمول
۱۰۹	۴,۴ مشخصات نحوه اندیشه و عمل جدید
۱۱۳	فصل پنجم: اساس دینی و علمی تغییر (گذار)
۱۱۳	۵,۱ اساس دینی تغییر یا گذار
۱۱۶	۵,۲ اساس علمی تغییر یا گذار
۱۲۲	فصل ششم: چگونگی نقش روشنفکر
۱۲۶	فصل هفتم: نتیجه گیری
۱۳۰	فهرست منابع

پیشگفتار

این رساله در حقیقت یک فراخوان و یک دفاعیه است. جامعه روشنفکری را به گذار فکری فرا میخواند و از نیاز برای گذار دفاع مینماید.

در این رساله روی سخن به سوی روشنفکران جامعه افغانی است. این رساله آنان را به گذار از شیوه های تفکر و عملکرد دیروزین فرا میخواند و از روشنفکران دعوت میگردد تا با انجام یک ریفورم فکری این گذار را ممکن گردانند. همه ی روشنفکران به صورت کل و فعالین سیاسی به صورت اخص مورد خطاب قرار میگیرند.

گذار فکری را در گام نخست باید روشنفکران انجام دهند زیرا در سیر و انکشاف تاریخ در مجموع و در سیر و انکشاف دانش، روشنفکران نقش نیروی محرکه را ایفا کرده اند. آنها آگاهی داده اند متقاعد ساخته ان، نیروها را بسیج مدیریت و رهبری کرده اند. بر مبنای همین استدلال در بحث گذار روشنفکر بصورت خاص و جامعه روشنفکری بصورت کل در محراق توجه قرار دارند.

چرا روشنفکران در محراق توجه قرار دارند سوال مهم پنداشته میشود. دلایل فروان میتوان آورد که نقش روشنفکران را در عقبماندگی و پیشرفت اجتماعی نشان میدهند. این دلایل عقلی را واقعیت های انکار ناپذیر زندگی واقعی در تاریخ بشریت حمایت میکنند.

این جزوه از متن چاپی سال ۱۳۸۵ مطابق ۲۰۰۶ عیسوی از بسا جهات متفاوت است، در حالیکه مفکوره اساسی نقش روشنفکر و نیاز گذار از شیوه اندیشه کهن به شیوه اندیشه و عمل جدید همچنان موضوعات اساسی این جزوه را تشکیل می‌دهند.

از نظر ساختار و بیان متن نیز تغییراتی رونما شده است. این رساله از صراحت و تفصیل بیشتر برخوردار است. اما استدلال این رساله را سعی میشود چنان مختصر و نیرومند عرضه نمایم که مانند یک داستان کوتاه بتوان آن را هنگام یک ملاقات عصرانه به دوست خود بیان نمایم.

ساختار استدلال چنین است:

در حالیکه هدف اساسی تحقق گذار است و این گذار باید در گام نخست بوسیله روشنفکر تحقق یابد، ادعای اساسی این رساله در کل این است که برای اصلاح و ترقی یک جامعه نخست باید به اصلاح جامعه روشنفکری پرداخت. زیرا نگارنده برخلاف نتیجه گیری کارل مارکس معتقدم که کارگران نه بلکه روشنفکران نیروی محرکه تاریخ اند. سعی میشود حقیقت این ادعا با حقایق تاریخی نشان داده شود. این ادعای اساسی موضوع فصل اول این رساله را میسازد. در این فصل دو ادعای مرتبط با ادعای مرکزی مورد بحث قرارداد می‌شوند.

روشنفکران همواره در جامعه افغانی نقش آگاهی دهنده، بسیج کننده و رهبری کننده را ایفا کرده اند. نگاهی به نقش جامعه روشنفکری در گذشته و حال نه تنها سهم جامعه روشنفکری را نشان می‌دهند بلکه

کیفیت و چگونگی و پیامدهای آن را نیز آشکار میسازد. در فصل اول بر دو مساله مکث میشود: (۱) نقش روشنفکر در جامعه داخلی، (۲) نقش روشنفکر بحیث نیروی محرکه در تاریخ.

این سوال دارای اهمیت را نباید فراموش کرد که روشنفکر و جامعه روشنفکری نقش خود را در جامعه داخلی چگونه ایفا مینمایند. این موضوع را در فصل جداگانه مورد توجه قرار خواهیم داد.

سوالی بیدرنگ مطرح میگردد هرگاه جامعه روشنفکری چنین نقش مهم را ایفا میکنند پس نیاز اصلاح جامعه روشنفکری از کجا ناشی میگردد. فصل دوم تلاشی است برای نشان دادن این نیاز در جامعه افغانی.

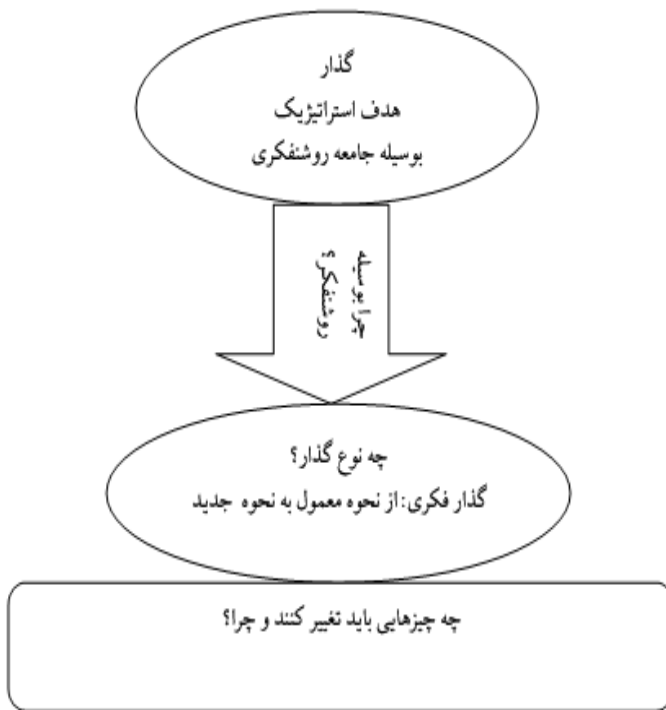
وضعیت کنونی جامعه روشنفکری ما را بصورت مختصر با این جامعه و موضعگیریهای آن آشنا میکند وعلل این وضع را بر میشمارد. این بحث نیاز گذار از اندیشه و عمل کهن را به اندیشه و عمل جدید آشکار میسازد. این سوال که روشنفکر افغان در چهاردهه گذشته چه نقشی را در جامعه ایفا کرده اند نیاز تغییر را آشکار میسازد. فصل دوم در واقعیت بحث نیاز را بنا میگذارد و در فصل سوم ادمه میابد. فصل سوم زیر عنوان (درسهای تاریخ) حال را با گذشته در خطوط کلی مقایسه مینماید. سه موضوع اساسی در این فصل مورد بحث قرار میگیرند. عنوان (درسهای عمده تاریخ) عمده ترین درسهایی را که به بحث ما در مورد گذار فکری و جامعه روشنفکری کمک میکنند مورد توجه قرار میگیرند. پس از آن گذشته نزدیک را با حال مقایسه

مینماییم تا تفاوتها و همگونیهای گذشته و حال برجسته گردند. عنوان سوم (نقش جامعه روشنفکری در وضعیت کنونی) بار دیگر بر نقش جامعه روشنفکری با در نظر داشت انکشافات در گذشته و وضعیت حاکم مکث مینماید.

اساس دینی و علمی تغییر موضوع بحث فصل چهارم را میسازد. در این بحث بر اساس دینی و علمی تغییر مکث میشود. منظو این است تا دریابیم برای انجام تغییر و گذار از دین و از علم چه میتوانیم بیاموزیم. این موضع بحث نخستی این فصل را میسازد که زیر عنوان (تغییر از نظر دین و علم). بصورت مختصر استدلال میگردد تغییر را باید از کجا ها بیغازیم: تغییر در سطح فردی یا در سطوح سازمانی یا در سطح سیستم؟ بدینگونه این مساله در دو عنوان جداگانه مورد توجه قرار میگیرد: تغییر از نظر دین اسلام و تغییر از نظر تیوریهای علمی. فصل پنجم به چگونگی ایفای نقش روشنفکر و جامعه روشنفکری (ابزار کار جامعه روشنفکری) اختصاص داده شده است.

عناصر اساسی این تغییر موضوع فصل ششم را میسازد، زیرا تغییر در هر سطح از موارد مهم آغاز میگردد و یکباره نمیتوان همه موارد را یکباره تغییر داد. این مساله ما را به دشواریهایی میرساند که جامعه روشنفکری افغان با آن دست و گریبان است مانند: تعصب، فقدان تفکر انتقادی، خود-نفعجویی و امثال آنها. و در نهایت در فصل هفتم از بحث های انجام شده نتیجه گیری صورت میگیرد. شکل (۱)

ساختار استدلال این رساله را بصورت مختصر ترسیم مینماید.



امیدوارم استدلال کنونی به گذار از شیوه اندیشه و عملکرد معمول و متداول به شیوه اندیشه و عملکرد جدید کمک نماید.

با استفاده از این فرصت از توجه شما و از بزرگواری شما برای نادیده انگاشتن کاستی های این رساله از نظر محتوا و شکل ابراز قدردانی نمایم. این رساله در شکل حاضر محصول مساعی شخص نویسنده در شرایط ویژه صحنی و بیسوادی در کار دیزاین است.

نبی هیکل

لاشه ۲۰۱۹

فصل اول

ادعای مرکزی

فصل اول ادعای مرکزی استدلال را بیان میکند. ادعا این است که برای اصلاح و ترقی یک جامعه نخست باید به اصلاح جامعه روشنفکری پرداخت. برنامه اصلاح جامعه روشنفکری در اینجا گذارفکری نامیده شده است زیرا نگارنده معتقدم که روشنفکران نیروی محرکه تاریخ اند. حقیقت این ادعا را با حقایق تاریخی تصریح خواهم کرد. اما نخست این ادعا را مورد سوال قرار میدهم: آیا این ادعا خود یک ادعای درست و سالم است که :

(۱) با اصلاح جامعه روشنفکری جامعه میتواند اصلاح گردد؟

(۲) آیا جوانان نیروی محرکه تاریخ اند؟

هر دو پرسش را یکی پی دیگری در این فصل مورد بحث قرار میدهم.

۱،۱ نقش روشنفکرانه روشنفکران

جامعه از راه های مختلف قشر روشنفکر را در جامعه تشکیل و تمویل مینماید. این راه ها عبارت اند از شیوه هایی که اعضای یک جامعه دانش را دریافت میدارند: از فرهنگ و سنت های اجتماعی از دیگران و از تجارب خویش.

سوالهای چه و چرا نه تنها برای انسانهای اولیه دارای اهمیت بودند بلکه برای ما در قرن بیست و یکم نیز حایز اهمیت اند. مشاهدات (observation) نیز در آن زمان اهمیت فراوان داشت. تجربه فردی اساس دانش را تشکیل میداد. انسانهای اولیه همه به سادگی بدون منطق نمیتوانستند به سوالهای چه و چرا پاسخ درست دریابند و رابطه میان علت و معلوم را کشف نمایند. تجربه شخصی افراد منبع اول دانش بود. دو منبع دیگر دانش دست دوم عنعنه و صلاحیت (Babbie Earl, 1998:19) معرفی شده است. منظور دانستنیهایی اند که از دیگران به ما منتقل میگردند. دانش دینی نیز اغلب برای ما آموختانده شده است و بزرگان و حکیمان نیز بر ذخایر دانستی های ما افزوده اند. جامعه روشنفکری بدینگونه ایجاد و رشد نمود. یکی از بهترین مثالها که ثابت مینماید جامعه روشنفکری جامعه انسانی را اصلاح مینماید معرفی دین اسلام است. دین اسلام در عصر جاهلیت برای تنویر و هدایت نازل گردید. جامعه روشنفکری صدر اسلام یک جامعه یک ملیونی نبود اما پیام سالم و متقاعد کننده و سرمشق های

قابل اعتماد جامه روشنفکری متقاعد کننده بودند. سیر انکشاف تفکرات در جوامع اسلامی تا کنون نیز حقیقت ادعای فوق را ثابت مینماید زیرا نقش جامعه روشنفکری در سیر تفکرات در جامعه اسلامی تا آنجا رشد کرد که ملل مسلمان و غیر مسلمان از تاثیرات آن به شدت متاثر اند. به عبارت دیگر دین اسلام یک جنبش روشنگری را آغاز نهاد و روشنفکران تحت رهبری پیامبر حضرت محمد (ص) در راس این جنبش قرار داشتند و اکنون در قرن بیست و یکم نیز در راس این روشنگری قرار دارند.

از نظر علمی پیشرفتهای علمی و تکنالوژیک عمدتاً از میان جامعه روشنفکری تبارز کرده اند. گاليله و کوپرنیک و نیوتن، الیبرونی و ابن سینا و فخر رازی و آینشتاین و ... اعضای جامعه روشنفکری بودند.

از نظر سیاسی مدیران و مریبان و حاکمان جوامع از میان جامعه روشنفکری برگزیده میشوند.

از نظر اجتماعی - فرهنگی معلم و مدرس، شاعر و نویسنده عمدتاً از میان جامعه روشنفکری تبارز کرده اند. جوامع بشری آموزش فرزندان و جوانان جامعه را از زمره به اهداف مشخص یاد شده تشویق کرده اند.

جامعه روشنفکری از راه های متفاوت دانش خود را به سایر اعضای جامعه انتقال میدهند و افکار عامه را متاثر میسازد.

در نتیجه دانش در جامعه پخش میگردد و بر وسعت جامعه روشنفکری و گوناگونی تفکرات روشنفکرانه و علمی افزوده میشود.

بنابر آن جامعه روشنفکری آگاهی میدهد، بسیج مینماید و رهبری مینماید.

جامعه روشنفکری خدمات روشنگری را از دو راه عمده رسمی انجام میدهد:

- از راه سیستمهای آموزشی مانند مدارس و مکاتب و دانشگاه ها

- از راه ایجاد سازمانهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی

- این آموزش از راه دیگری نیز صورت میگیرد: از راه آموزش اجتماعی: زیست اجتماعی / سوسیالایزیشن (socialization) و دیسکورس اجتماعی.

اما این جامعه روشنفکری از یکسو دارای گوناگونی فکری و مادی میباشد و از سوی دیگر در بستر فرهنگ مسلط فعالیت مینماید. به عبارت دیگر نه تنها افکار در این جامعه گوناگونی دارند بلکه امکانات و تمایلات روشنفکران نیز گوناگون اند و در زمان معین نحوه دید معین بر جامعه انسانی حاکم میباشد در حالیکه صداهای دیگر نیز وجود دارند.

این خصایص را همه ی جوامع انسانی دارا اند و مختص به جامعه افغانی و یا جامعه روشنفکری در کشورما نیست.

فراموش نباید کرد که:

۱. جامعه روشنفکری از گوناگونی معنوی و مادی بر خوردار است.
 ۲. با اینهمه گوناگونی در یک بستر فرهنگی و در شرایط یک پار ادایم حاکم به سرمیبرد.
- راز موفقیت جامعه روشنفکری در مدیریت سالم این دو تضاد و تناقض نهفته است.
- این گوناگونی های فکری و مادی پیامدهایی برای جامعه روشنفکری دارد که مهمترین آن این است که جامعه روشنفکری را به اقلیتها و اکثریت تقسیم مینماید.
- فرصت خوبی هست تا جامعه روشنفکری و جامعه افغانی بیش از چهاردهه قبل را با چهار دهه بعد مقایسه نماید. جامعه روشنفکری امروزی با جامعه روشنفکری چهار دهه قبل تفاوت بسیار دارد. دلایل این تغییر را در فصلهای بعدی با تفصیل بیشتر خواهیم خواند اما بصورت خلاصه باید به پار ادایم حاکم بر جامعه روشنفکری افغانستان و نقش آن در ایجاد این تغییر توجه نماییم. مطمئن هستیم که این دلایل نقش اصلاح گرانه جامعه روشنفکری را در جامعه بر کرسی میشانند.
- بر خواننده چون آفتاب عیان است که روشنفکر را نه تنها در خانواده ها، در مکاتب و سایر موسسات آموزشی و تحقیقاتی میابیم بلکه دستگاه بیروکرآسی و نهادهای دولتی بوسیله روشنفکران گرداندگی میشوند. آنان را در سازمانهای اجتماعی و فرهنگی و سیاسی با نقش های معین و مشهود میابیم.

اکنون که در خطوط کلی نقش روشنفکر و جامعه روشنفکری را برجسته ساختیم به دو مین سوال مطرح شده در آغاز میپردازیم.

۱،۲ جامعه روشنفکری بحیث نیروی محرکه تاریخ

در آغاز دو سوال را در مورد ادعای مرکزی مطرح نمودیم. سوال اول میپرسید: آیا با اصلاح جامعه روشنفکری جامعه میتواند اصلاح گردد؟ سوال دوم عبارت بود از: آیا جوانان واقعاً نیروی محرکه تاریخ اند؟

دربحث قبلی نشان داده شد که روشنفکر و جامعه روشنفکری از طریق ایفای نقش آگاهی دهنده، بسیج کننده، مدیریت و رهبری جامعه را اصلاح نماید. اکنون تلاش میشود به سوال دوم پاسخ داده شود.

ساده ترین دلیل این است که فکر موجب تحرک میگردد. فکر رهنمای عمل انسان است و به گفته معروف شمشیرها را نیز افکار هدایت میکنند. تاریخ بشریت انقلابهای متعددی را تجربه کرده است.

انقلاب علمی نتیجه (۱) وضع اقتصادی بهبود یافته اروپا در قرون میانه، (۲) کشف مجدد نوشته های یونانی بخصوص ارسطو، اقلیدس و... در زمان رنسان و (۳) اختراع ماشین چاپ توسط گوتنبرگ (Gutenberg) بود که در توأمیت با هنر کاغذ سازی چاپ کتاب به قیمت نازل را ممکن گردانید (میشل هارت ص ۳۵۵). انقلاب صنعتی یعنی گذار از تولید دستی به ماشینی در قرن هژدهم در انگلیس آغاز

گردید. به قول میشل هارت حدود ۱۸۰۰ به امریکا و بلژیک رسید و به فرانسه در حدود ۱۸۲۰ راه یافت. در آلمان پس از ۱۸۵۰ آغاز شد و تا اواخر قرن ۱۹ در اروپای شرقی و جنوبی این انقلاب آغاز نگردید. قسمت اعظم آسیا، آفریقا و کشورهای امریکای جنوبی تا قرن بیستم با این انقلاب آشنا شدند. اختراعات تکنالوژیک زمینه این انقلاب را فراهم ساختند مانند تکنیک های تولید نساجی بخصوص اختراع جیمز وات (James Watt, in 1769) (Michael H. Hart 2007:364).

مفکوره مرکزی روشنگری که جنبش روشنفکری معمولاً بدان اسم یاد میشود این بود که همه ی نهادها و باورها باید بوسیله استدلال/ تعقل بدون چون و چرا دوباره مورد تحلیل قرار داده شوند (Ibid., 367).

انقلاب فرانسه و انقلاب اکتوبر نیز بوسیله روشنفکران راه اندازی و رهبری گردیدند. تکنالوژی معلوماتی که عصر جدیدی را در تاریخ بشریت باز کرده است و جهان را به یک دهکده مبدل ساخته است مثال دیگری از مواردی است که روشنفکران نیروی محرکه تاریخ اند. روشنفکران تنها اختراع میکنند بلکه در پذیرش و ترویج آنها نیز سهم میگیرند. در آنسوی همه ی این تغییرات مهم تفکر و استدلال روشنفکری خدمت کرده اند. اما این تنها یک روی نقش روشنفکری را بازتاب میدهد.

گوناگونی فکری روشنفکران به ایجاد مکاتب فکری انجامیده است. تضادهای فکری در محافل سیاسی و مذهبی را بخصوص میتوان به حیث مثال یاددهانی کرد. زمانی ایدئولوژی گراییی از علایم روشنفکری

بود. در علوم نیز وضع چنین بود. مکاتب سیاسی و فلسفی مختلف انتولوژیهای (antology) و ایپستیمولوژیهای (epistemology) متفاوت را دنبال میکردند. اما آنها دارای مشخصه عام توافق و دیسکورس علمی را حفظ کرده اند.

نیروی محرکه تاریخ آن نیرویی است که تاریخ را به حرکت میآورد چه این حرکت به جلو باشد یا به عقب. ما شاهدیم که روشنفکران در همه ی جوامع در رهبری و اداره سیستمهای فرعی و اساسی فعال در جوامع قرار دارند و امروز حیات انسانی و حیوانی و نباتی را هدایت و رهبری مینمایند.

به گفته مارکس در مورد تاریخ توجه کنیم. مارکس معتقد بود که انسانها تاریخ رامیسازند اما نه به آنگونه ای که خود میخواهند:

'Men make their own history, but they do not make it just as they choose. They do not make it under circumstances chosen by themselves, but under circumstances directly transmitted from the past.' – given, encountered and
.Marx, Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte

نقش قدرتهایی بزرگ و ابر قدرتها و فاتحان در تاریخ چیست؟ آیا تاریخ افغانستان بیشتر در نتیجه رقابتهای قدرتهای بزرگ شکل نگرفته است؟ آیا طراحان اینهمه بازیهای بزرگ (Great Games) در گذشته و حال روشنفکران نبودند؟

ما نمیتوانیم نقش نیروهای مولده را نادیده بگیریم اما نقش کلیدی را روشنفکران انجام میدهند. ما در همه جا در پیشرفته ی تاریخی و در عقب ماندگیهای فکری و اقتصادی نقش کلیدی روشنفکران را با وضاحت مشاهده مینماییم.

به انقلاب صنعتی بحیث مثال میاندیشیم. رابرت جکسن (Robert Jackson) و جورج سورینسن (George Sørensen) از سیپولا (Cipolla) نقل میکنند که ابراز داشته است:

میان سالهای ۱۷۸۰ و ۱۸۵۰ در کمتر از سه نسل، یکم انقلاب- دور رس- بدون سابقه در تاریخ

بشریت سیمای انگلیس را دگرگون ساخت . . . از آن زمان به بعد جهان بیش از آن همان جهان

پیشین نبود. انقلاب صنعتی انسان را از زارع- شبان به مدیر ماشینهایی مبدل ساخت که بوسیله انرژی

فاقد شعور فعالیت میکرد... Robert ... cited in Cipolla(1977:7-8 Jackson and George Sørensen 2007:98.

روشنفکر را ما همه میشناسیم که در اصطلاح عام فرد تحصیلکرده است که حقایق و رابطه های را باروشنایی بیشتر میتواند ببیند. استدلال منطقی و سنجشکاری علامت ممیزه روشنفکر است زیرا در روشنایی میتوان تمیز کرد و روشنفکر از نظر فکری باید بتواند سره را از ناسره، درست را از نادرست تمیز نماید. وجود چنین کیفیت و

توانایی در وجود روشنفکر دارای اهمیت کلیدی است. از آنجایی که سازمانها عمدتاً بوسیله روشنفکران جامعه تشکیل و شکل داده میشوند ، سازمانها و حلقات روشنفکری نیز مورد خطاب قرار میگیرند. اما دومی را بیشتر در نظر میگیریم زیرا کار جمعی و سازمان یافته موثر ترین نتایج را بار میآورند. ناگفته نباید گذاشت که موثریت و هدفمندی کار دستجمعی دارای اهمیت اند.

وقتی به گذشته به مبارزه میان نو و کهنه توجه نماییم در میابیم که مبارزه برای یک تفکر و یا بر خلاف آن یک تفکر یا یک پدیده جدید هم خود جوان بوده و هم با جوان آغاز شده است. تازه ترین مثال آن فیزیک کوانتوم است که دانشمندان جوان پیشآهنگی آن را داشتند. سنت شکنی همواره بوسیله جوانان صورت گرفته است.

اینهمه دلایل نشان میدهند که جوانان صرفنظر از موقف و موقعیت آنان بحیث نیروی محرکه عمل کرده اند این نیرو گاهی توانسته ماشین تاریخ را به عقب هدایت کند و گاهی توانسته اند به جلو برانند. ملل زیادی با عبرت گیری از تاریخ به مدارج عالی پیشرفت دست یافته اند. آنها را جامعه روشنفکری بسوی پیشرفت رهنمایی کرده است.

بدین ترتیب میتوان نتیجه گیری نمود که جوانان نیروی محرکه تاریخ و جامعه اند.

شواهد زیادی را میتوان از تاریخ و از زندگی واقعی یادآوری کرد که جوانان جوامع خود را به مدارج ترقی رهبری کرده اند. جامعه

روشنفکری ما مثال آن موردی است که جامعه روشنفکری آن
اشتباهات تاریخی پی هم را مرتکب شده اند. از

جنگهای جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) و دوم (۱۹۳۸-۱۹۴۵) بسیاری
ملتها بخصوص امریکای شمالی و اروپا آموختند. نخستین تینک تنک
های (Think Tanks) سیاست خارجی در اوایل قرن بیستم در امریکا
ایجاد گردیدند (رایبرت جسن و جورج سویسن ۲۴۲: ۲۰۰۷). این
تینک تنها آرزوی پیشروترین فیلاتروپیستان و روشنفکران آن زمان
را در امریکا بازتاب میدادند که سازمانهایی را ایجاد نمایند جایی که
دانشمندان و رهبران بتوانند باهم برای بحث گردهم آیند و بر مسایل
بین المللی به هدف حل آن مسایل یا حد اقل برخورد بیشتر از گذشته
موثر با آن ها مورد خطاب قرار دهند. سه نهاد از زمان دارای اهمیت
ویژه اند: سازمان کار نیگی (Carnegie Endowment for
International Peace) در سال ۱۹۱۰ ایجاد گردید. انستیتوت هوور
(Hovover Institution on war) در مورد جنگ و انقلاب و صلح (Revolution and Peace) در سال ۱۹۱۹ (همان اثر، همان صفحه). در
اروپا و سایر کشورها تینک تنک ها پس از جنگ جهانی دوم ایجاد
گردیدند (همان اثر، ص ۲۴۲).

در جنوب آسیا نیز تینک تنکها از سالها قبل در هند، بنگلادیش
پاکستان و سریلانکا وجود دارند. اکنون میتوان در مورد تینک تنک
های افغانی در داخل و بیرون از سرحدات افغانستان اندیشید. تنها یک
مثال آن را خدمت یادآور میشوم. مجمع دانشمندان و متخصصان افغان
در اروپا دومین ککنگره خود را پس از ۵ سال در هالند به تاریخ ۲۷

اکتوبر ۲۰۱۸ دایر نمود. انجمن حقوقدانان افغان در اروپا، فارو یا فدراسیون پناهندگان افغان در ارو.پا.در داخل کشور نیز انستیتوت‌های مطالعات استراتژیک پس از بن تشکیل شده اند.

ما نمیتوانیم نقش روشنفکران را در اختراعات و نوآوریهای علمی و تکنالوژیک نادیده گیریم. پیشرفتهای تکنالوژیک. بهترین مثال از موردی میتواند باشد که مورد بحث ما قرار دارد. این به معنای نادیده گیری سایر عوامل در امر انکشاف و سیر تاریخ نیست بلکه نقش کلیدی این عناصر بحیث نیروی محرکه تاریخ و انکشاف است.

بحث انجام شده در این فصل نشام میدهد که روشنفکر و جامعه روشنفکری از راه آگاهی دهی، بسیج نیروها، مدیریت و رهبری هم در جامعه داخلی و هم در عرصه بین المللی بحیث نیروی محرکه و لوکوموتیف نقش عمده را ایفا کرده اند. باید یاد دهانی کرد که نقش سنت شکنانه و انتقادی روشنفکر جوهر اساسی را تشکیل میدهد. این نقش باید با تعهد و مسوولانه انجام گردد. اهمیت این مساله را زمانی بهتر میتوان درک کرد که از خود بپرسیم جامعه روشنفکری افغانستان در ۱۷ سال اخیر چه دستآوردهای اجتماعی داشته اند. بحث های بعدی به صراحت این موضوع کمک خواهند کرد.

فصل دوم

نیاز به گذار فکری از کجا ناشی می‌گردد

در فصل اولی به دو پرسش پاسخ گفته شد: (۱) آیا با اصلاح جامعه روشنفکری جامعه میتواند اصلاح گردد؟

(۲) جوانان روشنفکر نیروی محرکه تاریخ اند؟. پاسخ داده شده به هر دو پرسش مثبت اند: برای اصلاح جامعه باید روشنفکران جامعه را اصلاح کرد زیرا اینها مغز و حواس جامعه اند و جامعه را رهبری میکنند. هرگاه روشنفکر و جامعه روشنفکری وظایف ی را انجام میدهند که سر در بدن انسان انجتم میدهد و در صورتیکه جامعه روشنفکری نیروی محرکه تاریخ باشد نیاز گذار این جامعه از کجا ناشی می‌گردد؟ به عبارت کوتاه در این فصل این مساله مطرح است که چرا جامعه روشنفکری افغان نیازمند اصلاح است و این ضرورت از کجا ناشی می‌گردد.

به سوال چه باید اصلاح گردد؟ بعدآ بر می‌گردیم.

نیاز گذار را برای سهولت و اختصار در دو عرصه مهم تفکر و عملکرد جستجو مینماییم.

برای سادگی موضوع فکر میکنیم جامعه مانند بدن هر انسان دارای سر است که مغز، گوش، چشم و بینی و زبان در آن موقعیت دارند. جامعه روشنفکری چنین حیثیت و وظایف را در جامعه ملی دارد و در حقیقت امر میتواند با کیفیتهای متفاوت و حیرت انگیز فعالیت نماید. بدون شک فکر ما عملکرد ما را رهنمایی میکند.

۲,۱. نیاز تغییر در نحوه تفکر

موضوع اساسی در این بحث این است که دریابیم آیا به تغییر در نحوه تفکر ما نیازی وجود دارد یا نه؟ اما چگونه و بر اساس کدام معیارها میتوانیم وجود چنین نیازی را شناسایی نماییم؟ به عبارت دیگر این نحوه تفکر و اندیشه چه نوع است که نیاز به تغییر دارد؟ این نخستین سوال مورد بحث است. سوال بعدی مورد بحث این است که آیا افکار ما قابل تغییر اند؟

سهل این است که نحوه تفکر معمول و متداول را در سطوح مختلف فردی و سازمانی و ملی توصیف و ویژگیهای آن را شناسایی نماییم. تعیین معیار برای تفکر سالم کار دشوار و بیرون از بحث کنونی است. ما از تغییر در نحوه تفکر سخن میگوییم تا به تغییر در عملکرد برسیم. زیرا هر نوع تغییر از تغییر در فکر آغاز میگردد. و این تغییر باید

نخست در جامعه روشنفکری تحقق پذیرد. زیرا جامعه روشنفکری مرکز رهنمایی و بسیج و مدیریت و رهبری را در جامعه میسازد.

بنابراین وقتی از اصلاح جامعه روشنفکری سخن میگوییم هدف این است که جامعه روشنفکری نحوه اندیشه و عمل مروج و معمول را ترک گوید و به نحوه جدید اندیشه و عمل گذار نماید.

در حالیکه هر روشنفکر این گذار را میتواند انجام دهد، ما به مجتمعات روشنفکری توجه بیشتر مینماییم زیرا این مجتمعات از یکسو از افراد روشنفکر تشکیل شده اند و از سوی دیگر کار جمعی و سازمانیافته را انجام میدهند.

مجتمعات روشنفکری را در چند عرصه مهم تعلیمی و تربیتی و تبلیغی میتوان یافت. موسسات تعلیمات خصوصی و عامه ابتدایی و عالی دارای اهمیت فراوان اند. همچنان سازمانهای سیاسی و فرهنگی. روشنفکران در این سازمانها عضویت متداخل و متقاطع دارند زیرا یک روشنفکر میتواند محصل یک مدرسه دینی باشد اما عضویت سازمان فرهنگی و سیاسی و ... را همزمان دارا باشد.

با اینکه نقش موسسات تعلیمی را نمیتوان انکار نمود کار سازمانهای سیاسی و اجتماعی از گستردگی بیشتری برخوردار است زیرا یک شاگرد یا محصل هم در دوره تحصیل و هم در باقی مراحل زیست خود میتواند و ممکن است با سازمانهای سیاسی و اجتماعی رابطه داشته باشد.

۲,۱,۱. نحوه متداول تفکر

اهمیت تاکید بر تغییر در افکار بر همه آشکار است و نیازی به اثبات ندارد. اما اثبات نیاز این گذار در استدلال کنونی ضروری پنداشته میشود.

افکار و نیات ما تعیین کننده و رهبری کننده اعمال ما اند. بنابراین افکار ما میتوانند برای دیگران و برای خود ما زیانبار یا حتی عواقب وحشتناک داشته باشند. افکار و اعمال ما در مجموع به ساحه اختیارات فردی تعلق ندارند زیرا ما در جامعه با دیگران در روابط زندگی مینماییم، چیزهایی را به ارث برده ایم و چیزهایی بصورت اجتماعی بر ما تحمیل میگردند. به گونه مثال مصلحتگرایی و برای دیگران و مطابق خواست دیگران زیستن را بحیث میراث فرهنگی آموخته ایم. پیامدهای این نحوه اندیشه در نرمترین اشکال آن چشم پوشی از حقیقت و خود سانسوری و بی انصافی در عمل در زندگی متبازر شده اند. تک اندیشی و تعصب در برابر افکار و باورمندیهای مخالف نیز دشواریهای عملی فراوانی را در زندگی ما بوجود آورده اند.

وقتی از نقش رهبری کننده افکار سخن میگوییم نمیتوانیم ارزشهایی را نادیده بگیریم که افکار ما بر آن بنا شده اند. در حالیکه اکثریت جامعه روشنفکری از نظر دینی مسلمان اند به ارزشهای دیگری نیز اهمیت یا اولویت میدهند و در نتیجه در ساختارهای مختلف

همفکری متحد شده اند و به دشواریهای مشابه به شیوه های مختلف میبینند و راه حل میاندیشند.

تک اندیشی، تعصب در برابر دیگر اندیشی و در برابر گروپهای دیگر، تمایل نیرومند به منافع گروپی، تمایل به تحمیل و اجبار برخی از مشخصات عمده نحوه تفکر متداول اند. در فصل های بعدی با مشخصات بیشتر آشنا خواهیم شد. تغییر این مشخصات در نحوه فکری ما هدف اساسی گذار فکری را میسازد.

آیا تغییر / گذار فکری ممکن است؟

آیا مامیتوانیم از ارزشهای خود گذار نماییم؟ ارزشها نیز افکار اند. وقتی ما ابراز میداریم که این یا آن شی برای ما با ارزش یا فاقد ارزش است میخواهیم موضعگیری خود را و اهمیت یک موضوع را بیان نماییم. بر اساس فرهنگ لغات ارزش عبارت از دلخواه بودن، خوب بودن است: فکری که موضوعات بیشتری را ضمانت میکند تا اینکه پاسخ دهد. میان دو کاربرد ارزش باید تمیز نهاد: (۱) از نظر اقتصادی از اسمیت (Smith) معمولاً در تمیز ارزش کاربردی (use-value) از قیمت یا ارزش تبادلی (exchange-value) پیروی میگردد. بصورت کل (ارزش) به همه ی آنچه گفته میشود که فکر میشود برای زندگی انسان ارزشمند اند مانند اخلاق، زیبایی یا مذهب و دین.

(Scruton Roger (2007). The Palgrave Macmillan
Dictionary of Political Thought. 3rd edition. New York:
Palgrave)

فلاسفه اشکال عمده آتی ارزش را می‌شناسند: ارزش ذاتی (intrinsic) ،
ارزش ابزاری (instrumental) ، ارزش طبیعی (inherent) و ارزش
عقلانی (relational)

(Audi Robert(1999). The Cambridge Dictionary of
Philosophy. Cambridge: Cambridge University Pres.

این سوال که ما چگونه میان ارزشها اولویت و درجه بندی مینماییم نیز
دارای اهمیت است.

دشواریهای مربوط به گوناگونی ارزشها و اولویتها آشکار اند اما
همواره یک توافق یا درک جمعی در مورد وجود دارد. به گونه مثال
ملت ، کشور یا منافع ملی نه تنها شاخص های تیوریتیکی و معنوی
دارند بلکه شاخص های مادی نیز دارند. ملت یک گروهی از افراد
است و کشور سرزمین متعلق به آن ملت و منافع ملی عبارت از منافع
عامه مربوط به آن جمعیت ساکن در یک سرزمین است. بر اساس
تعریف جامعه شناسان گروه با تشکیل بیش از دو عضو تشکیل
میگردد اما گروهها میتوانند بیشتر از ۲ تا چند میلیون عضو داشته باشند.
بنابراین گروه از نظر سطح و پهنا و از نظر منافع مشخصات قابل تمیز
اند.

مفکوره ها و ارزشهای مشترک به گفته داوید هیوم نیرومندترین قوتها در زندگی سیاسی اند. گیری اورین (Gary Orren)، (Orren, Gary.). R.(1993) Beyond self-interest. In R.B. Reich(ed), the power of public ideas, Cambridge:Harvard University Press.

در بحثی زیر عنوان (فراتر از نفع شخصی) مینویسد که موفقیت هر گونه عمل اجتماعی به قوت و نیرومندی قضاوت‌های مشترکی ارتباط دارد که در حمایت از آن قرار دارد.

چرا ارزشهای عالی مانند اخوت اسلامی، انصاف، همبستگی و اتحاد ملی، دفاع از منافع ملی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی نتوانسته به ختم خصومت و تبعیض در این جامعه ی مسلمان بیانجامد؟ چرا ایدیاها و ارزشهای مشترک متذکره در دیگر کشورها به صلح و رفاه (حتی نسبی) منتج گردیده اند؟

در حالیکه ما نیز دارای تاریخ و فرهنگ مشترکیم، سرزمین ما بحیث خانه مشترک ما است و ما منافع ملی مشترک داریم. آیا اینهمه ارزشها برای ما اولویت و ارزش خود را از دست داده اند؟

این بحث بر سر اتحاد نیروهای ملی و مترقی برای مبارزه و کار مشترک بر اساس یک دید مشترک ملی جهت تحقق اهداف مشترک ملی میچرخد. بنا بران اکتفا میشود که ما دارای اهداف مشترکیم: ما ویرانی خانه مشترک را نمیخواهیم به آب و هوای پاک نیاز داریم و به فرصتهای برابر برای انکشاف و زندگی نیاز داریم. ما حق داریم و نیاز

داریم مانند سایر انسانها از حقوق برابر برخوردار باشیم و در تعیین سرنوشت خود سهمیم و ده ها مشترکات دیگر که همه ی ما صرفنظر از سن و جنس، زبان و عقاید دینی و سیاسی و فلسفی و ... از فقدان آن رنج میبریم و داشتن آنها حق ما است.

اولویت دهی به ارزشهای متفاوت یک دلیل دسته بندیهای جامعه روشنفکری میباشد. چرا ما مارکسیزم را بر لیبرالیزم یا برعکس ترجیح میدهیم و یا چه تفاوتهای ارزشی احزاب سیاسی با القاب اسلامی را واداشته باهم متحد نگردند؟

این چنین اولویت دهی ها در عمل به تقسیم نیروهای ملی و انسجام آنها در ساختارهای جداگانه انجامیده اند. و در نتیجه شیوه برخورد آنها را با همدیگر و با محیط آنها متأثر ساخته اند.

در مورد افکار دیکارت معتقد بود که افکار مادر مورد خداوند، در مورد حقایق ابدی، در مورد ماهیت حقیقی غیر قابل تغییر و ذاتی اند. در دو مورد (AT 8B 358, AT 3 418; CSM 1 304, CSMK 187) دیکارت به صراحت استدلال مینماید که افکار ما، حتی افکار احساسی ما در دماغ ما ذاتی اند (Gorham Geoffry, 2002, pp. 355-388)

جان لاک با این باور مندی مخالف است که انسان افکار مختلف مانند آنچه با کلماتی مانند (سفیدی)، (سختی)، (شیرینی)، (تفکر)، (حرکت)، (مرد)، (فیل)، (اردو)، (نشه بودن) و سایر کلمات ابراز میگردند، در دماغ خود دارند. (Lock. John 2007: 18) وی میپرسد انسان چگونه این افکار را بدست میآورد؟

هرگاه افکار ذاتی باشند تغییر آن کار ممکن خواهد بود؟

ریچارد ویوور (Weaver Richard M.) معتقد است که هر انسانی که در یک فرهنگ دخیل است دارای سه سطح واکنش آگاهانه میباشد: افکار خود شخص در مورد اشیا؛ معتقدات و عقاید کلی خود شخص؛ و تخیلات میتافیزیک وی در مورد جهان. نخستین آنها تفکراتی اند که وی در زندگی روزانه به کار میبرد... و جهانی بودن وی را احتوا میکند. در این سطح تنها برای یک زمان محدود میتوان قرارداد داشت زیرا جهانی بودن (worldliness) در نهایت امر تصادم و ناهماهنگی را باید موجب گردد. برتر بر این اعتقادات وی قرار دارند... به نظر وی احساس ذاتی/ بصیرت (intuitive feeling) در مورد ماهیت واقعیت بر همه اینها حاکم است و وی این را حدی میپندارد که هم افکار و هم معتقدات برای تایید به آن میگردند (Weaver Richard M. 1984: 18).

ساده ترین برخورد ما این است که نحوه معمول و متداول اندیشه ما همان است که به آن عادت داریم و شاید ممکن باشد کم و بیش از سیستم ۱ یا سیستم ۲ استفاده مینماییم. خنده دار نخواهد بود اگر یک سیستم دیگر بر آن دو سیستم بیافزاییم به نام سیستم ۳. و تفکر انتقادی را در این سیستم قرار دهیم؟ تفکر انتقادی هر باورمندی و بیان را مورد سوال قرار میدهد و آگاهانه و مستند رد یا قبول مینماید.

دانیل کهنمن (Kahneman Daniel (n.d.Pp.16-17) از دو سیستم در دماغ (the mind) سخن میگوید. دانیل ک. این اصطلاحات را از

دو سایکالوژیست به نامهای (Keith Stanovich) و (Richard West) به عاریت گرفته است. وی معتقد است که سیستم ۱ بصورت اتوماتیک و به سرعت عمل میکند- با هیچ یا کمترین سعی و بدون احساس کنترل رضاکارانه.

سیستم ۲ به فعالیتهای دماغی که سعی لازم دارند و خواستار توجه اند توجه را تخصیص میدهد. فعالیتهای سیستم ۲ اغلب تجربه عینی، گزینش و تمرکز را شامل میگردد... وقتی در مورد خود ما میاندیشیم بوسیله سیستم ۲ تشخیص مینماییم، شعور، استدلال که باورمندی ها را احتوا مینماید، گزینش ها را انجام میدهد، و تصمیم میگیرد چه بیاندیشد و چه کاری را انجام دهد (همان اثر، ص. ۲۲).

استدلال من این است که هنگام تفکر و بخصوص ابراز نظر و قضاوت با کاربرد سیستم (۱) اکتفا نه نماییم تا بتوانیم گسترده تر و با آگاهی بیشتر ابراز نظر یا قضاوت نماییم.

حالات دماغی ما تنها تفکرات ما نیستند بلکه خوشی و نارضایتی ما و احساس درد و امثال آن نیز حالات دماغی اند. بنده صلاحیت بحث در این مورد را ندارم. و بنابراین خود را به شیوه های ساده تغییر محدود میسازم زیرا این تغییرات بیشتر همانند ترک عادت و اعتیاد اند.

جودیت گرین (Judith Green) معتقد است: توانایی هایی وجود دارند که ما را توان میبخشند میان فعالیت دماغی که ما آن را تفکر مینماییم و انواع دیگر بیشتر آشکار رفتار فیزیکی تمیز نماییم. از یک

جهت تفکر به نظر میرسد که خصوصی و داخلی خود ما باشد- از این لحاظ که آزادیم در مورد جهان خود فکر نماییم- و راه های مختلف عملکرد را در فکر خود بدون آنکه بصورت حتمی به دیگران بگوییم که در مورد چه میاندیشیم و میخواهیم عمل نماییم . استدلال میشود که تفکر انسانی عبارت از توانایی است که میتوان بوسیله آن در اعمال بصورت سمبولیک نه بصورت واقعی سیر نماییم (Green Judith 2005:7).

Green Judith (2005). *Memory, Thinking and Language: Topics in Cognitive Psychology*. London: Methuen & Co. Ltd)

موضوع مورد بحث ما به فعالیت شعور (consciousness) و ماتحت شعور یا ناخود آگاه (unconscious) نیز رابطه دارد .

ازیکسو در رابطه با کاربرد افاده ناخود آگاه در مورد همه ی انواع پروسه های دماغی میاندیشیم که در مغز ما بدون آنکه مظاهری از آگاهی و شعوری از آنها وجود داشته باشند، در جریان اند. سیرل استدلال میکند که بر اساس تیوریهای معیاری ادراک (perception) ما فکر میکنیم که انسانها شکل اشیا را از راه نتیجه گیری ناخودآگاه مشخصات واقعی بر اساس مشخصه های محدود انگیزه فیزیکی درک میکنند که بدان وسیله تبارز میکنند(-Searle John R. 2004:31).

فعالیت خودکار معضله دیگر قابل توجه است. آیا هر آنچه ما می اندیشیم نتیجه انگیزه های بیرونی اند؟ اگر چنین است تفاوت تعبیر ها ناشی از چیستند؟

با وصف اینهمه پیچیدگیها ما با تغییر افکار نیز عادت کرده ایم.

دانستن دانستنی های فوق بدون شک مفید اند اما برای پیشرفت بحث ما تاثیر مستقیم ندارد. زیرا ما میدانیم تغییر مفکوره کار هر روز ما است بخصوص راه رفت و آمد خود را تغییر میدهم یا بر نامه خود را تغییر میدهم و یا به وعده های انتخاباتی خود وفا نمیکنیم. ما همچنان با تصمیم و اراده رژیم غذایی خود را و عادات خود را میتوانیم ترک گوئیم و اغلب وقتی واقعاً تغییر را خواسته ایم، موفق بوده ایم.

حال میتوان پرسید آیا باورمندی به تک اندیشی و تامین تک اندیشی شیوه ای نیست که باید آن را تغییر داد؟ تفکر تک اندیشانه احزاب سیاسی در اریکه قدرت در تاریخ کشور ما حق حیات هزاران هموطن را سلب کرد و ملیونها را به ترک میهن واداشت. تعصب در برابر افکار و در برابر گروههای دیگر فکری یا اتنیکی نیز زیانبار و مهلک بودند و هستند. نحوه اندیشه با چنین خایص بدون شک نیازمند اصلاح است.

تغییر اساسی باید در فکر و در نیت تحقق یابد اما ما تنها اثرات این تغییر را در عمل میتوانیم ببینیم. زیرا ما افکار دیگران را نمیتوانیم بخوانیم مگر اینکه سولپسیست (solipsists) (see John R. Searle 2004:20) باشیم.

بر مشخصات نحوه اندیشه در فصلهای بعدی بیشتر آشنا خواهیم شد.

در عنوان بعدی نیاز تغییر یا گذار را در عمل شناسایی مینماییم تا در یابیم آیا واقعاً نحوه اندیشه و عمل ما نیازمند تغییر اند؟

۲,۲. نیاز تغییر در عمل

در این باورمندی شکی وجود ندارد که فکر ما راه کار عملی ما را تعیین میکند. در عنوان قبلی تعدادی از مشخصات فکری را نام بردیم و در این عنوان مینیمم آیا مشخصات نامبرده در اعمال افراد سازمانها بازتاب یافته اند یا نه. شواهد زیادی در عمل وجود دارند که ما را به نیاز تغییر در نحوه اندیشه و عملکرد متقاعد میسازند. در این قسمت بحث مفکوره و عمل دوشادوش هم مورد بحث قرار گرفته اند. بازیگران و تصمیمگیرندگان سیاسی افکار خود را در عمل تحقق میبخشند. افراد نیز دارای پالیسی اند و مانند پالیسی های سازمانهای سیاسی برای تحقق اهداف معین دیزاین شده اند. این پالیسی ها برای تغییر یک حالت نا پسند و به یک حالت مورد پسند طراح و تطبیق میگردند. در بحث قبلی یاد آور شدیم که ارزشها اساس این همه تفکرات را میسازند. تنینوالد (Tannenwald N.) این افکار را در چهار نوع آتی دسته بندی کرده است:

۱. ایدئوپولوژیها و یا سیستم های باورمندیهای مشترک عبارت از یک دسته منسجم دکترینها یا باورمندیها اند که نیازهای اجتماعی و آرمانهای یک گروه، طبقه، یک فرهنگ یا دولت را بازتاب میدهند.

افکار نورماتیف یا ارزشی آنهایی اند که در مورد خوب و بد اند و محتوی ارزشها و موضعگیریها اند که برای تمیز خوب و بد از همکدیگر معیارها را تعیین مینمایند.

۳. باورمندیهای علی آنهایی اند که در مورد علت و معلول یا رابطه ابزار-اهداف، اند. این دسته . . . برای افراد رهنمود یا استراتژی ها را برای رسیدن به اهداف آنها ... فراهم میسازد .

۴. نسخه های پالیسی (policy prescriptions) عبارت از افکار ویژه برنامه ای اند که پالیسی-سازی را از راه تعیین چگونگی دشواریهای پالیسی (policy problem) معین تسهیل مینمایند (Tannenwald) (2005:15-16).

این مقدمه کوتاه تایید مینماید که افکار و نیات ما در اعمال ما اغلب بازتاب میابند.

برای بازتاب اندیشه در عملکرد لحظاتی به عقب مینگریم تا در یابیم چه تفاوتی میان دیروز و امروز ما وجود دارند و تاچه حد ما به سوی مثبت یا منفی تغییر کرده ایم و دلایل آن تغییرات چیستند؟

با یک دید مختصر به گذشته در میابیم که جامعه افغانی چهار فرصت عمده و کلیدی برای ترقی و رفاه را در تاریخ معاصر خود آگاهانه از دست داده است. این چهار فرصت نیاز گذار را به خوبی نشان میدهند.

۱،۲،۲ فرصت‌های طلایی

در تاریخ معاصر افغانستان چهار فرصت طلایی از دست رفته وجود دارند که از آنها میتوان و باید آموخت. بر هر یکی از آنها مکث مینمایم و مقصران اصلی و متحدان آنها را معرفی مینمایم.

۱. نخستین فرصت: پس از استرداد استقلال فرصت طلایی ترقی و رفاه برای افغانستان میسر گردید. افغانستان میتواند از ۱۹۱۹ بدینسو به مدارج عالیای ترقی و رفاه دست یابد.

چه چیزی موجب از دست رفتن این فرصت طلایی گردید؟

- نخستین دلیل تعصب فکری بود که از درک نادرست دین ناشی میگردد. تعصب فکری موجب مقاومت در برابر برنامه های شاه امان الله و تکفیر وی گردید.

- عامل دوم همدستی عمال خارجی با دشمنان خارجی که به کمک هم از تعصب فکری حاکم بر جامعه توانستند استفاده نمایند. بدین گونه جلو پیشرفت معنوی و مادی افغانستان گرفته شد و سلطه جهالت تداوم یافت.

۲. دومین فرصت: (جمهوری دوم) حزب دموکراتیک خلق افغانستان با آرزوی خدمت به مردم به قدرت رسید اما از این فرصت برای خدمت به مردم استفاده نگردید. آنها بیشتر در خدمت ایدئولوژی معین قرار گرفتند تا در خدمت مردم. رویارویی ابرقدرتهای زمان جنگ سرد نبرد مسلحانه و فکری خود را در افغانستان پیش بردند. طرفین درگیر منافع مردم را نتوانستند از منافع ابرقدرتها که در حقیقت برای آنها میجنگیدند

نه برای مردم و کشور خود تفکیک نمایند. تعصبفکری به رویارویی مسلحانه انکشاف داده شد. تک اندیشی، تفکر گروهی و تعصب فکری و گروهی حزب حاکم را به حذف مخالفان فکری و رویایی واداشت. روشنفکران متعصب در همه ی این مقاطع با استدلال ناشیانه و نادرست از نظر اسلامی و علمی نقش آگاهی دی، بسیج کننده، نقش مدیر و رهبری مردم را ایفا کردند و به راهی رهنمایی کردند که فکر میکردند درست است.

وفاداری به انترناسیونالیزم مذهبی / اخوت اسلامی و انترناسیونالیزم پرولیتاریایی در این روال برجستگی دارند. ۳. سومین فرصت: ایجاد حکومت اسلامی (جمهوری سوم ۱۹۹۲-۱۹۹۶). رهبران جهاد و مقاومت با انتخاب راه حل نظامی و رد برنامه ملل متحد اساس وحشت و تعصب را در کشور بنیاد گذاشتند. آنها در نخستین تصمیمگیری در برابر مردم و کشور راه زورگویی / نظامی را بر راه صلح آمیز ترجیح دادند. انارشیزم و حالت طبیعی را بر زندگی اجتماعی حاکم گردانیدند و بدین ترتیب فرصت همزیستی و کار مشترک را رد کردند. رویارویی ها بوسیله روشنفکران ترغیب و تشویق میگردد و از احساسات و عقاید مردم برای استخدام آنها بحیث سرباز استفاده میشد. از دین و ارزشهای سنتی همچنان استفاده ابزاری صورت میگرفت. آنان بنیادهای اقتصادی و نظامی و فکری کشور را ویران کردند و نسلی را با تعصبفکری و گروهی پرورش دادند. این نیروها میتوانند راه سالم اسلامی را دنبال کنند که مدعی آن بودند.

شگفتی آور این است که از نظر آنان شرایط و نیروهای مخالف آنان و عوامل خارجی مقصران اصلی اند نه طراحان و گردانندگان داخلی. ۴. چهارمین فرصت: (جمهوری چهارم / حکومتداری بن) با تاسیس حکومتداری بن چهارمین فرصت برای ترقی معنوی و مادی میسر گردید. این فرصت نیز بوسیله فرصت طلبان و تشنگان قدرت و ثروت از ملت ربوده شد. تعصب فکری و گروهی از یکسو بسیج میکرد و از سوی دیگر به سربازگیری بیشتر کمک میکرد. میلیاردها دالر مصرف گردید و هزاران انسان کشته و معیوب و آواره گردید اما هدف ترقی معنوی و مادی نابرابر آورده باقیماند.

۵. پنجمین فرصت: (جمهوری پنجم / حکومت وحدت ملی) حکومت وحدت ملی فرصت طلایی دیگری در اختیار دارد. افغانستان از دشوارترین شرایط خود را به مرحله دیگری از شرایط دشوار وارد کرد و بحیث هویت واحد سیاسی - ارضی حفظ گردید. اما آماج شدیدترین حملات مسلحانه و تجزیه طلبانه قرار دارد. برای افغانستان امروز راه نجات دیگری جز اتحاد برای منافع ملی وجود ندارد. و سنگر ملی همچنان خالیست.

مقصران اساسی در همه ی این فرصتها از دست رفته عبارت اند از: ۱. ایلیتهای سیاسی و متحدان روشنفکر آنها + روحانیون متعصب که دین اسلام را به ابزار سیاسی تامین قدرت، ثروت و سلط مبدل ساخته اند.

اما هیچ تقصیری به بزرگی خیانتی نیست که رهبران جهاد و مقاومت به مردم و کشور خویش انجام داده اند: زیرا - آنها با احراز قدرت، نفوذ پاکستان و ایران را بخصوص همپای تحکیم

قدرت خویش تحکیم بخشیدند .
-آنها نه درایت سیاسی داشتند و نه توانایی مدیریت و در طول مبارزات سیاسی از مشورتهای اجنبیان بهرمنند بودند. برای حکومتداری نیز به آنها نیاز داشتند. پیشنهاد ربانی به جنرال حمیدگل بر همه معلوم است .
-آنها تاسیسات و نیروهای ملی را درهم کوبیدند و از میان بردند. امروز نیز اثرات آن خیانتها را با قوت احساس میکنیم .
-آنها یک نسل در گیر در تعصب فکری و گروهی را تربیت و حمایت کردند.

-آنها حد اقل به انواع فساد فرصت انکشاف دادند و فساد را به پدیده معمول زندگی مبدل نمودند .
-آنها قاعده ارجحیت روابط بر ضوابط را نهادینه و ساختاری ساختند .
نقش و رد پای بخشی از روشنفکران افغان در اینهمه رویدادها و انکشافات قابل تشخیص اند.

-در عرصه بین المللی در همدستی و رهبری ایالات متحده امریکا، عربستان سعودی و پاکستان احزاب سیاسی اسلامگرا بزرگترین و بی سابقه ترین خیانت را به دین اسلام انجام داده اند. همدستی آنان به ایجاد تروریزم بین المللی و بدنامی دین مقدس اسلام انجامید زیرا دین اسلام هیچگاهی در تاریخ ۱۴۰۰ ساله خود مانند اکنون بدنام و خود کش بیگانه پرور تبارز نکرده است. روشنفکران افغان در همه ی این فرصتها نقش های آگاهی دهنده ، بسیج کننده و رهبری کننده را دارا بودند. چه میشد اگر از یکی از این فرصتها استفاده میگردید و از آنهایی که از دست رفته بودند میآموختیم؟

آنچه بیان شد تنها فرصتهای ازدست رفته نیستند بلکه بسا چیزهای گرانبها را مانند حیات انسان، توانایی ها و منابع و امکانات نیز با اینفرصتها از دذست رفته اند.

بیاید باهم بصورت مشخص به جامعه سیاسی نظر اندازیم. در آنسوی همه ی این رویدادها افکار قرارداداشند.

۲,۳ . جامعه سیاسی

جامعه سیاسی از نظر علوم سیاسی عبارت است از جامعه ملی. پولیس (polis) یعنی سازمان سیاسی. ارسطو پولیس را ، خودمختارترین و همیاری همه گیر ، تعریف مینماید (Ernest Barker,ed 1962), pp. 11-10.

از جامعه سیاسی در اینجا مجموعه ای از احزاب سیاسی و سازمانهای منافع و گروپهای فشار منظور است که به صورت مستقیم در حیات سیاسی جامعه فعال اند. در جامعه افغانستان این افراد و گروپها بازیگران سیاسی داخلی واقعی اند.

زیرا این عنوان بصورت مختصر آنها از راه بیان مشابهت ها و تمایزات آنها معرفی میگردد. آشنایی با نحوه اندیشه و عملکرد آنها نیاز گذار به نحوه جدید اندیشه و عمل را نشان میدهد.

۱، ۳، ۲. مشابهت های سازمانها

احزاب و سازمانهای سیاسی دیروزی همانند احزاب امروزی مدعی دفاع از

منافع و خواستههای مردم اند. امروز قضاوت مردم و تاریخ در مورد هردو دسته چپ و راست در گذشته و حال صراحت دارد. قضاوت مردم بحیث عدم اعتماد بر این احزاب تبارز یافته است.

در هردو طرف تمایلات نیرومند انترناسیونالیستی متبازر. مشهود بودند: خانواده چپ وفادار به انترناسیونالیزم پرولیتاریایی بود و خانواده راست به برادری اسلامی متعهد بود. هر یکی از این دو خانواده مدل تاریخی مورد نظر خود را داشتند که برای تحقق آن می‌زمیندند. دسته‌هایی در پی تحقق جامعه فاقد طبقات بودند و دسته‌هایی در پی اعمار مدل حکومتداری خلفای راشدین. مشکل اساسی گزینش تیوریتیکی و موضعگیری ایدیولوژیک این احزاب نبودند بلکه تعصب خشن و افراطی آنها در مورد باورمندی ایدیولوژیک و گروه‌های همدیگر بود. ما امروز با پیامدهای گزینشهای آن احزاب و سازمان‌ها روبرو هستیم و نمیتوانیم از قهقرایی بیرون آییم که در آن از سالیان دراز قرار گرفته ایم. دلایل ناکامی نخستین‌ها و دومی‌ها از زمره وفاداری و پیروی دگماتیک بود. هردو به دلایل مختلف رویارویی ابر قدرتهای دوران به اصطلاح جنگ سرد را داخلی ساختند.

ما میدانیم که ملت افغان فرصتهای تاریخی انکشاف و رفاه اجتماعی را در نتیجه افکار و عملکرد این سازمانها از دست داده است

و امروز در اندیشه‌های از بحران عمیقی است که گرفتار آن است. روشنفکران افغان در ایجاد این بحران به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، به صورت فعال یا غیر فعال سهم داشتند و خود نیز قربانی آن نحوه اندیشه و عملکرد و پیامدهای آن اند.

در نتیجه نحوه تفکر و عملکرد مروج و معمول رقابت مسلحانه ابر قدرتها به داخل افغانستان کشانید شد و در نتیجه اعضای جامعه به قربانیان این رقابت مسلحانه و کشور به میدان رقابت آنها مبدل گردیدند. افراطیت مذهبی تقویت و رشد داده شد و یک نسل اعضای جامعه با تعصب و تبعیض تربیت و تقدیم جامعه افغانی گردید.

این روند ادامه دارد. نه تنها در گذشته در کمپهای مهاجران در کشورهای همسایه تعصب، نفرت و خصومت ترویج و تعمیم میافت بلکه اکنون نیز پروسه تولید و تربیت سربازان مذهبی جریان دارد. منطقه جنوب آسیا در واقع به وادی بارور تعصب و افراطیت مبدل شده است. مهاجرت هموطنان مهاجر را با سیلی از افکار و اندیشه‌ها روبرو ساخت و تنوع فکری را حتی در میان همفکران موجب گردید.

تعصب فکری و گروهی، و رویاروی خصمانه مشخصات کلیدی مبارزه سیاسی را میساختند. آنانی که از این رویارویی تعصب آمیز خونبار جان به سلامت برده اند گواهان این حقیقت اند.

از حقیقت نباید نادیده گذشت که رهبران سیاسی افغان در این رویارویی با رهبران باتجربه و با دستگاہ‌های نیرومند دانش و امکانات روبرو بودند و توانایی و امکانات تحلیل و پیشبینی لازم را نداشتند.

آنها بیشتر بحیث آن مدیرانی عمل میکردند که به آنها بهتر است لاین منجر (Line Manager) نام داده شود. بسنده نیست آنهمه انسانهایی را به یاد آورید که در این رویایی از ۱۳۵۷ تاکنون بوسیله جوانب مختلف به قتل رسیده اند؟ بسنده نیست افغانستان ۴۰ سال قبلا را با امروز از نظر صنعت و تجارت از نظر نظامی و تعلیمی مقایسته نمایید تا دریابید جامعه روشنفکری ما باید نحوه اندیشه و عملکرد خود را تغییر دهد؟ این نیاز صراحت دارد. به دو مثال زنده توجه را بر میگردانم. مشخصه اساسی اینهمه تجارب تلخ این است که در همه ی این سالها تعصبفکری و گروپی بر اندیشه و عملکرد جامعه سیاسی حاکم بوده اند. از این نحوه اندیشه و عمل باید گذار نماییم. زیرا این نحوه اندیشه ما را متفرق و در برابر هم قرار داده و نیروی ملی را تضعیف کرده است. دو حقیقت تلخ را در این رابطه زیر دو عنوان جداگانه قابل یاد آوری میدانم.

اما در گذشته گروپهای فشار در معنای معمول و متداول وجود نداشتند که بصورت مسالمت آمیز و از راه های اکتویزم سیاسی بر پالیسی های حاکمان اعمال فشار نمایند. وجود گروپهای فشار و گروپهای منافع مشخصه عمده منظره سیاسی کنونی در جامعه افغانی میباشد. به این موضوع بعداً بر میگردیم وقتی وضعیت کنونی منظره سیاسی جامعه را مورد بحث قرار میدهیم.

۲،۳،۲ انقسام ایدیولوژیک و دکتاتوری تک اندیشی

اندیشه گرایی یکی از مشخصه های دهه های ۱۹۷۰، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ می باشد. در میان روشنفکران افغان هواداران ایدیولوژیهای متداول آن روزگار در برابر هم به رقابت و مبارزه می پرداختند. هواداران گوناگون مکتب های سیاسی به شمول هواداران اخوان المسلمین برای پیروزی سیاسی تلاش میورزیدند. اندیشه گرایی در این سالها با شخصیت پرستی رهبران همراه بود. وفاداری ایدیولوژیک و فردی به کارسماي رهبرها هم اکنون نیز با قوت آن شاهد هستیم. در همه ی این سالها آنانی که کار تبلیغات ایدیولوژیک و بسیج مردم را انجام میدادند فکر میکردند اندیشه آنان بهترین و علمی ترین است و سایرین به خطا رفته اند. آنان در عمل دگر اندیشی را قابل مجازات دانستند و به سرکوب اندیشه های دیگر پرداختند. اندیشه گرایی از این لحاظ با دکتاتوری تک اندیشی فرق دارد.

تعصب ایدیولوژیک، تنگ نظری ولجاجت سیاسی همپا با سلطه ی تک اندیشی تا سرحد جنگ مسلحانه میان هواداران اندیشه های متضاد رشد نمود. با هواداری از ۱ و وفاداری به ایدیولوژی، مبارزه بین المللی دو قطب به یک موضوع داخلی افغانستان مبدل گردید و یکجا با داخلی شدن این موضوع بین المللی جنگ بین المللی نیز وارد افغانستان گردید.

دکتاتوری ایدیولوژی، تعصب فکری، لجاجت سیاسی از مشخصه های برجسته ی مبارزات سیاسی این سالها میباشند. نیروهای سیاسی

درگیر جنگ استفاده از هر وسیله را در راه رسیدن به اهداف شان مجاز دانستند. این نیروها تنها به کشتار مخالفان ایدیولوژیک همدیگر بسنده نکردند. هزاران تن به جرم داشتن ایدیولوژی مخالف کشته شدند. با حق زندگی هزاران هموطن با بی اعتنایی بر خورد صورت میگرفت. ویرانی ساختارهای زیربنایی، افزایش در معیوبان، یتیمان و زنان و مردان بیوه نتایج تلخ این رویارویی ها بودند. شمنشیرها و کلاشینکوفها و وسایل ثقیل نظامی بوسیله رویارویی های فکری در برابر هم به کار برده شدند. به یاد داریم که حتی همسنگران هوادار مارکسیزم- لنینیزم تشنه ی خون همدیگر بودند. هر حزب و سازمان سیاسی در راستای ما و دیگران فکر و عمل میکرد. دیگران عبارت بودند از همه به غیر از متحدان و به همه به جز از مخالفان ما گفته میشد. اکنون نیز انسان هموطن به ما و دیگران تقسیم گردیده اند. این تقسیمبندی اکنون ژرفای بیشتر یافته و به موازات قوم، زبان و کیش تحقق میپذیرد. اهداف خدمت به منافع ملی و حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، رفاه و ترقی ملی در نتیجه ی تک اندیشی، تعصب و لجاجت سیاسی کاملاً از یاد رفته اند.

اشتباهات سیاسی ناشی از داخلی شدن جنگ بین المللی میان دو ابر قدرت نتایج تباہ کننده اجتماعی- اقتصادی و فرهنگی برای مردم و کشور در بر داشت. غارت و ویرانی کشور، قربانی شدن انسانها و هزاران هموطن معیوب و معلول، رشد افراطیت و بیسوادی گواه این امر است. به علاوه اینها، ما شاهد تبعیض و نژاد پرستی و مسلح شدن نظام قبیلوی نیز هستیم.

۲,۳,۳ راسیزم و نظامی شدن نظام قبیله‌ی

راسیزم تنها به تبعیض در برابر نژادها محدود نمیگردد. تبعیض در برابر اقوام و ملیتهای ساکن کشور، استفاده از آنان علیه همدیگر، انحصار قدرت به این یا آن قوم و قبیله را نیز میتوان اعمال راسیستی دانست.

اصطلاح نژاد در اصل برای هر دسته‌ای از مردم اطلاق میگردد که بوسیله رشته خونی مشترک از طریق موقعیت جغرافیایی، زبان و رسوم و عنعنه مشترک بهم رابطه داشتند و کار برد آن به آنچه توسعه یافت که نسبت داشتن یا وابستگی به (اندیشه اخلاقی) 'moral idea' میتوان نامید. . . (Scruton Roger 2007. The Palgrave Macmillan)
(Dictionary of Political Thought, 3rd edition

کشتاریک قوم به وسیله قوم دیگر نیز عمل راسیستی میباشد. تبعیض در برابر رنگ، نژاد، اندیشه همه را میتوان به عنوان راسیسم محکوم کرد. هم این روند و هم روند مسلح سازی قبایل و اقوام در برابر همدیگر سالها پیش آغاز گردید. تشکیل کندک‌ها و ملیشاهای قومی نمونه‌هایی از این واقعیت تاریخی اند. پولیس محلی و نیروهای به اصطلاح خیزش مردم گونه‌های جدید رویارویی اند.

شگفتی آور است که در یک جامعه مسلمان، آنجایی که جهاد تقدیر میگردد، سایر احکام الهی مانند عدل و انصاف، اتحاد و عدم تبعیض که خداوند به آنها توصیه مینماید نادیده گرفته میشوند.

هم اکنون این یا آن هموطن به دلیل زبان مادری یا وابستگی به این یا آن قوم و قبیله یا داشتن افکار سیاسی مخالف مورد تبعیض قرار داده میشوند. وزات خانه ها و حتی موسسات خارجی، موسسات دفاع و امنیت به امتداد ساختار های قومی و اتنیکی تقسیم گردیده اند. برخی انجام چنین کاری را بر اساس حق سهمگیری مساویانه اقوام و قبایل ساکن کشور، برخی با استدلال جبر ساختار اجتماعی و باز هم عده یی بر اساس منطق اسلحه و قدرت میخواهند تبرئه نمایند.

احزاب سیاسی د یروزی حاکم بر وضع نقش بارزی را د رترویج تبعیض و قرار دادن اقوام و ملیتها در برابر همدیگر ایفا نموده اند. هیچگونه استدلال نه میتواند بنیادی را که میخواهد تحکیم بخشد، ویران نماید. مثالهای چنین سیاست را نه تنها در سالها ی ۱۳۵۷ - ۱۳۷۱ بلکه اکنون نیز میتوان دریافت. پروسه معرفی افراد در مقامهای سیاسی و علمی نه بر اساس شایستگی علمی، بلکه بر اساس مصلحت ها، یا ادعای تامین شرکت مساویانه اقوام و ملیتها در آن زمان نیز به کاهش کیفیت تولیدات و خدمات، افزایش تبعیض و بی انصافی، و نارضایتی مردم گردید.

جامعه کنونی نوعی از نظام قبیلهای را تمثیل مینماید که در آن سرگروپ های گروپهای مسلح نه تنها در نقش ملک و ارباب حاکمیت مینمایند بلکه بحیث حاکم محلی نیز نقش ایفا مینماید.

آیا همه ی آنچه را در گذشته صورت گرفته میتوان عاقلانه دانست؟
آیا عاقلانه است همین شیوه را ادامه دهیم؟

این یکی از درسهای تاریخ مبارزات سیاسی چند دهه ی اخیر میباشد که ما باید با شیوه معمول اندیشه و عملکرد در چهار دهه گذشته وداع نماییم. زیرا این شیوه کار-مخاصمت در برابر اندیشه های دیگر و گروپهای دیگر- نتایجی جز قربانی و ویرانی به بار نیاورده است. شهدا و معلولین، ویرانی و غارت هستی مادی و معنوی میهن و فقر و خانه جنگی، ضرورت به گذار فکری را تایید میکنند.

تاینجا ما در مورد آن سازمانهایی سخن گفتیم که در منظره سیاسی مطرح اند و اکنون بر وضعیت کنونی می ایستیم.

۲,۳,۴ وضعیت کنونی منظره سیاسی

در بحث قبلی به جامعه سیاسی در گذشته قریب توجه کردیم که جمهوری های اول تا چهارم الی سقوط امارت اسلامی را در (۲۰۰۱) دربر میگردد. اکنون بر وضعیت کنونی منظره سیاسی مکث مینماییم.

منظره سیاسی کنونی غیر متوازن است. نیروهای ملی و دموکراتیک در صحنه سیاسی حضور فعال ندارند و سنگر دفاع از منافع عامه همچنان خالیست. کشور بیشتر به میدان رقابت قدرتها جهانی و هژمونهای منطقوی و به میدان بزکشی تیمهای داخلی شباهت یافته است. جامعه مدنی از جامعه مدنی جامعه افغانی نمایندگی نمینماید بلکه جامعه ایست استخدام شده. قدرت سیاسی میان زورمندان و ستمگران تقسیم و بر مردم بحیث حکومت ... تحمیل شده است.

قوانین احزاب سیاسی و انتخابات بیشتر به نفع احزاب بزرگ و قدرتمند طراحی شده اند.

نحوه اندیشه و عملکرد مانند گذشته درگیر تعصبفکری و گروهی می باشد. فکر معین، زبان و تبار معیارهای کلیدی تعیین شایستگی حتی در جامعه روشنفکری اند. مصلحتگرایی و اولویت دهی روابط بر ظوابط در رفتار ما در همه ی سطوح مایکرو و میسو مشهود اند.

جامعه روشنفکری با چند پارادوکس درگیر است. از یکسو وابستگی فکری یا مالی احزاب سیاسی به حلقات خارجی را تقبیح میکنند زیرا به گواهی تاریخ نتایج هلاکتباری را موجب گردیده است. این وابستگی نه تنها بیانگر نفوذ فکری آن حلقات است بلکه احزاب سیاسی در نتیجه این وابستگی به بازیگران داخلی منافع آن حلقات در مارکیت سیاسی و در واقعیت حیات عامه مردم مبدل گردیده اند.

داخلی شدن رقابت های دو ابرقدرت و رویارویی مسلحانه آنها در افغانستان با استفاده از افغانان بحیث سربازان جنگی و مردم بحیث چوب سوخت آن آتش برافروخته شده بحیث یک حقیقت تاریخی انکار ناپذیر نتیجه این وابستگی می باشد. اما از سوی دیگر روشنفکران افغان برای مبارزه سیاسی و احراز قدرت سیاسی آن حمایت را ضروری می پندارند ، زیرا فکر میکنند بدون توانایی مالی نمیتوانند در نمیدان رقابت سیاسی حاکم به حضور خویش ادامه دهند. در صورتیکه وابستگی به گواهی تاریخ زیانبار است نباید آن عنصر زیانبار را ضروری پنداشت بخصوص وقتی بدیل های بهتر مانند اتکا بر منابع ملی

وجود داشته باشند. از سوی دیگر باید میان مفاهیم استقلال، وابستگی و وابستگی متقابل تمیز گذاشت.

پارادوکس دومی تشکیل تعداد فزاینده احزاب سیاسی در شرایط خود نفعجویی میباشد. بر این پارادوکس زیر عنوان (پارادوکس عمل دستجمعی) مکث مینماییم. چرا افغانستان بیش از ۷۲ حزب رسمی و بیش از یکصد حزب رسمی و غیر رسمی دارد در حالیکه احزاب سیاسی ملی وجود ندارند؟

در همه ی این حالات ما به سه مساله اساسی (۱) توانایی اقتصادی در مبارزه سیاسی، (۲) حمایت سیاسی مردم، و (۳) عنصر قدرت در جلوگیری یا خنثی سازی اتحاد، روبرو میگردیم. لحظاتی بر دو پارادوکس دارای اهمیت مکث مینماییم.

۲,۳,۵ دو پارادوکس

۲,۳,۵,۱ پارادوکس عمل دستجمعی

بر اساس درک متداول به آنچه ظاهر و باطن آن باهم تضاد داشته باشد یا در نگاه اول راست و حقیقت اما در اصل غیر حقیقت باشد، پارادوکس گویند. بر اساس فرهنگ کیمبریج پارادوکس استدلال در ظاهر معقول است که بر باورمندی های در ظاهر درست بنا یافته و اما به تناقض (یا نتایج آشکارا نادرست) میانجامد. پارادوکس نشان میدهد که یا اصول استدلال یا باورمندیهایی که بر آن بنا یافته اشتباه آمیز اند.

(Audi Robert(1999).

در پارادوکس عمل دستجمعی (مفت-بری) (free-rider) و بهره‌گرایی مطرح‌اند و آن را در هر دو نوع پارادوکس مورد بحث می‌توان دید. در این جا تمایل تشکیل احزاب و گروه‌های سیاسی کوچک و کوچکتر مطرح است در حالیکه مساعی برای تشکیل گروه‌های بزرگ ملی موفق نمی‌گردند.

این باورمندی درست است که برای هر نوع فعالیت به مقداری از توانایی اقتصادی ضرورت دیده می‌شود اما دریافت منابع مالی و سیاسی می‌تواند و باید بر منابع ملی متکی گردد. آرزومندی تبارز نیرومند در میدان رقابتهای سیاسی از راه حمایت مردمی نیز می‌تواند تامین گردد. استدلال آریندت در مورد قدرت گروه می‌تواند به ما کمک کند تا این قدرت را دریابیم. آریندت معتقد است که قدرت هیچگاهی ملکیت یک فرد نمی‌باشد. قدرت به یک گروه تعلق دارد و تا هنگامی باقی میماند که گروه باهم است (Hannah Arendt (1970)). اما از سوی دیگر تمایل اعظمی سازی بهره و تیوری انتخاب عقلی را نیز تداعی مینماید.

تیوری انتخاب عقلی (rational choice) در حقیقت در مورد انتخاب عقلی است. این پارادایم یا دیدگاه معتقد است که بازیگران هدفمند اند و می‌خواهند اعمال آنان به نتایج سود بار منتج گردند (Abercrombie Niclas, et al., 1994)

بازیگر هنگام انتخاب آن یکی را انتخاب خواهد کرد که بهترین نتیجه را بدست می‌دهد یا بهره را اعظمی می‌سازد. به گونه مثال هرگاه یک شی همگون به قیمت های متفاوت عرضه گردد خریدار ارزاترین را انتخاب خواهد کرد (Bruce Steve and Steven Yearley, 2006)

بیان جدید تیوری انتخاب عقلی کلاسیک عقلانیت محدود (Limited rationality) است.

بر اساس این دید میتوان از یکسو به این سوال پاسخ گفت که چرا جامعه روشنفکری قبل از آغاز کار دستجمعی به فکر اعظمی سازی حضور و قدرت سیاسی در منظره سیاسی میباشد و از سوی دیگر چرا جامعه افغانی با وصف شرایط دشواری که از یکسو به شرایط طبیعی توماس هابس بی شباهت نیست و از سوی دیگر خود نفعگرایی در نتیجه این شرایط بقدر کافی رشد کرده است دارای بیشترین تعداد احزاب سیاسی میباشد. عدم وجود احزاب متعهد ملی را نیز بر اساس این دید ممکن است بتوان توضیح کرد زیرا در جامعه افغانی از یکسو گروه به دور منافع گروهی به سادگی میتواند تشکیل گردد زیرا فقط گروه میتواند در شرایط انارشیزم منافع گروهی را تامین نماید و از سوی دیگر گروه در دهه های گذشته بحیث سنگر مطمئن کارآیی خود را ثابت ساخته است. بدین گونه در شرایط حاکم تشکیل ساختار های سراسری به اعظمی سازی بهره کمک نمیکند.

هرگاه افراد در پی اعظمی ساختن نفع باشند یا با در نظر داشت نفع خود عمل نمایند به عمل دستجمعی تنها در صورتی متوسل میگردند که به

نفع آنها باشد. در چنین حالت وجود احزاب خورد و کوچک برای اعمال فشار بر پالیسی معین یا سهمگیری در قدرت سیاسی بر این اساس تبریہ می‌گردد و پاسخی نیز برای عدم ایجاد یک تشکل ملی متعهد به دست می‌آید.

پارادوکس عمل دستجمعی در این نهفته است که باوجود خود نفع‌گرایی انسان، افراد دور هم جمع می‌گردند و با اعمالی دست می‌زنند که به نفع اجتماع می‌باشند. اما، ما شاهدیم که اعمال دستجمعی آگاهانه و متعهد به نتایج عامه برای همه ی جامعه صورت نگرفته است در حالیکه برخورد احزاب و گروههای سیاسی بصورت کل به نتایج عامه زیانبار منتج شده اند.

فعالین سیاسی از دیر زمانی با این پارادوکس دست و پنجه نرم میکنند. چرا فعالین سیاسی در حالیکه ضرورت تشکیل احزاب متعهد ملی را با گوشت و پوست درک میکنند و برای آن کار میکنند نتوانسته اند به آن هدف نایل آیند؟

مشکل عمل دستجمعی بدین دلیل پارادوکس نامیده شده که در اصل عمل دستجمعی ممکن است. وجود احزاب ملی، اتحادیه های صنفی و موسسات خیریه در جوامع مختلف این حقیقت را تایید میکنند.

۲,۳,۵,۲ پارادوکس تکیه گاه اقتصادی

Paradox of Economic support

موقعیت جیو پولیتیک کشور ممکن است در شکل گیری این طرز تفکر نقش داشته است که فعالیت سیاسی مستلزم پشتوانه ی اقتصادی - سیاسی (خارجی) میباشد. این طرز تفکر پیچیدگیهای بسیار دارد. اما چرا استدلال آشتباه آمیز است؟

اصل قابل احترام عبارت است از حفظ استقلال اقتصادی و سیاسی . خود کفایی، کار موثر و هدفمند و اتکا بر منابع ملی ارزشهای والاتر از وابستگی اقتصادی و سیاسی میباشند. ادعای استقلال و خودمختاری سیاسی حتی با مفکوره وابستگی متقابل سازگاری چندان ندارد.

به انانی که هدف والای خدمت به مردم را به حمایت اقتصادی و در نهایت حمایت سیاسی مشروط میسازند باید گفت که این کار به معنی گروگان ساختن مردم به خاطر تحقق آنچه است که آنان حق آن را دارند. اهداف والای خدمتگذاری به مردم و میهن رانمیتوان و نه باید در بدل پول به گروی داد.

عده یی از روشنفکران به این باور اند که برای مبارزه منسجم حزبی به پشتوانه ی اقتصادی (و سیاسی) یک کشور خارجی نیاز است. بسیاری از سازمانها

تحت تاثیر تمایل نیرومند مطرح شدن در منظره سیاسی و یا در میدان رقابتهای سیاسی به مصلحتهایی تن میدهند و علاقمند اند افراد بانفوذ و

صاحبان صلاحیت را به صف رهبری سازمان بکشانند تا بتوانی مالی و نفوذ اجتماعی آنان در کار سازمانی بهرمنند گردند.

هر آنکه از زندگی واقعی در کشور آگاه است، هر آنکه از تاریخ مبارزات سیاسی آموخته و میداند که جامعه آستن تحول است و به درد و خواست مردم باید پاسخ داد، باید بر این د و پارادوکس پیروز گردد. این دو مشکل عبارت از محدودیت های تصنعی اند. رهایی از بند چنین محدودیتها تنها از طریق انجام ریفورم فکری یعنی تغییر در نحوه تفکر ممکن است. این ریفورم با قبول این واقعیت آغاز میگردد که هر یک از ما به دیگران همان حقی را قایل گردیم که برای خود میدهیم و آنچه را برای خود نه می پسندیم برای دیگران نیز نه پسندیم.

بدین گونه یکبار دیگر ضرورت اصلاح جامعه روشنفکری یعنی گذار از نحوه فکر و اندیشه معمول و مروج به نحوه تفکر و عملکرد جدید متبازر میگردد. این ضرورت را درسهای تاریخ نیز تایید مینمایند. فصل بعدی به این موضوع تخصیص داده شده است.

فصل سوم

درسهای تاریخ

این فصل ادامه بحثی است که در فصل دوم آغاز شده است. آیا درسهای تاریخ نیاز جامعه روشنفکری را برای گذار مورد تایید قرار میدهد؟ بنابر آن بر سه موضوع بحث خواهیم کرد. در بحث اول سعی میشود دریابیم از تاریخ در رابطه با نیاز گذار فکری چه میتوان آموخت. بحث بعدی گذشته نزدیک را با حال مقایسه میکند و در بحث سوم بر نقش جامعه روشنفکری در وضعیت کنونی مکتب میشود. از درسهای تاریخ می‌آغازیم.

۳،۱. در سهای عمده تاریخ

پس از دو بحث انجام شده در دو فصل گذشته اکنون محقق شده است که جامعه روشنفکری نیروی محرکه جامعه و تاریخ است زیرا جامعه را بصورت انفرادی و گروهی آگاه میسازد، قانع میسازد چه باید کرد و چرا، برای عملکرد سازماندهی و بسیج مینماید و به صورت

مستقیم یا غیر مستقیم در مدیریت و رهبری سازمانهای سیاسی خورد و بزرگ نقش عمده را ایفا میکند. واضح است که در جامعه روشنفکری نیز ایلیت و تفکر حاکم قابل تشخیص اند.

برای آموختن در سینه دارد. افغانستان در یک موقعیت جغرافیایی قرار دارد که تاریخ آن را میتوان به دو قسمت عمومی تقسیم کرد. زمانی که حکومتهای نیرومند بر این سرزمین و بر ماحول آن حکمروایی کرده اند و زمانی که چنان نبوده است. مهمترین مشخصه اساسی این تاریخ به اصطلاح پنجهزار ساله را یاد دهانی میکنم:

۱. تاریخ ما شاهد جنگها و فتوحات است که عمده قدرتهای بزرگ در آن نقش کلیدی ایفا کرده اند.

۲. مردم ما در درازای این تاریخ عنعنه مبارزه و مقاومت را در دفاع از منافع و سرزمین خویش زنده نگهداشته اند.

۳. نه تنها قدرت و ثروت بلکه تفرقه اندازی و تعصب در تاریخ ما بحیث ابزار عمده سیاسی خدمت کرده اند.

۴. سرزمین ما همواره محل رقابت ابرقدرتها قرار داشته است: رقابت روسیه تزاری و انگیس را ما همه به یاد داریم

۵. اختلاط مذهب و سیاست: در قسمت اعظم تاریخ پس از اسلام شاه بحیث اولی الامر پنداشته شده است و یا از حمایت روحانیون برخوردار بوده است.

۶. بر جامعه افغانی همواره ایلیتها حکومت کرده اند.

۷. سیاست (تفرقه انداز و حکومت کن!) در قسمت اعظم تاریخ پالیسی نیروهای خارجی و حلقات داخلی را تشکیل میداده است.

۸. اتحاد مردم عامه و چند دستگی جامعه روشنفکری مشخصه مبارز تاریخ ما میباشد

۹. موقف مردم بحیث چوب سوخت در رویارویی های مسلحانه نیابتی که روشنفکران جامعه در راه اندازی و ادامه یا ختم آن نقش کلیدی داشته اند.

اکنون بیایید بررسییم: از تاریخ برای اصلاح جامعه روشنفکری چه میتوان آموخت؟

این مشخصات موجب گردیده تاریخ مردم افغانستان مانند تاریخ هر ملت دیگر بیانگر جنگ و آتش و قربانی و ویرانی باشد. در حالیکه تعداد زیادی از ملل جهان از تاریخ آموخته اند و در شرایط بهتر از گذشته قراردادند جامعه افغانی بر خلاف آنها در شرایط بد تر از گذشته به سر میبرد.

اروپا و امریکا از جنگهای جهانی اول و دوم آموختند و در تینک تنک ها به تفکر پرداختند تا راه هایی را برای جلوگیری از تکرار چنان جنگها دریابند. در حالیکه برخی از روشنفکران افغان در به اصطلاح تینک تنک های افغانی برای دریافت خصوصتهای تاریخی فعالیت میکنند.

درس اساسی تاریخ افغانستان مانند تاریخ سایر ملل عبارت است از اتحاد ملی. این مساله حیاتی را دشمنان افغانستان به میدان منازعه

کشانیده اند زیرا بر اساس گواهی تاریخ میدانند این کشور (قبرستان متجاوزین) است. اما چنان نیست که تنها متجاوزان در اینجا شکست یافته اند. ما باید شکست و نابودی خود را نادیده نگیریم. چرا بسیاری از ملل دنیا از تاریخ آموخته اند و چه را آموخته اند؟ جامعه روشنفکری افغان چه را باید از تاریخ بیاموزد؟

نیازی نیست تاریخ پنجهزار ساله را یکایک مرور و شاهد آوریم. بسنده است گذشته نزدیک را با امروز مقایسه نماییم تا این حقیقت تاریخی را دریابیم که جامعه افغانی به جای پیشرفت به عقب سیر کرده است: جامعه افغانی از دهه هشتاد به تغییرات بنیادی آغاز کرد و دلایل آن بسیار اند اما آنها را میتوان به نقش تغییر افکار و گوناگونی آن خلاصه کرد. جامعه ما مانند گذشته همچنان محل رقابت ابر قدرتها باقیمانده است در حالیکه دستاورهای علمی و فرهنگی ما در شرایط کنونی با گذشته های ما قابل مقایسه نیستند. جامعه روشنفکری در کشور ما بیشتر از هر زمانی در حالت تشتت و تضادفکری قرار دارد. تاریخ همه ملتها شباهت هایی دارند. مهمترین آنها رنگ خونین، فتوحات و تجاوزات به دلایل مختلف از زمره منافع و سلطه سیاسی و جبر و ستم اند.

از تاریخ بسا چیزها میتوان آموخت: ما میتوانیم انتقام گیری را از تاریخ بیاموزیم در حالیکه ما میتوانیم برای اتحاد و همزیستی نیز دلایل نیرومندی دریابیم مانند مشترکات تاریخی ، مهمترین لحظات شکست و پیروزی در مسیر تاریخ و امثال آنها. یافتن پاسخ به اینهمه سوال ها مستلزم تحقیقات علمی اند. اما خوشبختانه بقدر کافی دانش علمی در

این مورد وجود دارد تا ما راه خود را در روشنایی آن بسوی آینده دیده بتوانیم.

درسهای تاریخ میآموزاند که در تمام رویدادهای تاریخ نقش روشنفکران جامعه، تعصب فکری و گروهی و مصلحتگرایی را با صراحت میتوان دید. این درسها بیانگر نحوه دید و عملکرد معمول نیز میباشد زیرا در نحوه اندیشه و عمل در یکصد سال اخیر تغییر مثبتی رونما نگردیده بلکه سه عنصر تعصبفکری و گروهی و مصلحتگرایی تقویت بیشتر یافته اند.

یک مقایسه سریع و گذرای دیروز و امروز ضرورت گذار از یک نحوه اندیشه و عمل را به نحوه بهتر از یکسو و ضرورت فراگیری از درسهای تاریخ را از سوی دیگر تصریح مینماید. در اینجا به زندگی واقعی و تغییرات در آن توجه میکنیم. تا دریابیم این تغییرات دارای چه کیفیت اند و به کدام جهت سیر میکنند.

۳,۱,۱ زندگی واقعی

بین آنچه دیروز صورت گرفته و امروز صورت میگیرد مشابهت هایی وجود دارد. در گام نخست، هرگاه ما با بی توجهی به درسهای تاریخ عمل نماییم، امروز زیر تاثیر دیروز شکل میگیرد. خصومت سیاسی طی چهار دهه گذشته حتی در جامعه به اصطلاح پسا-تصادم و رویارویی (post-conflict) در بسا موارد شخصی و یا تاریخی شده اند. نگارنده با این اصطلاح موافق نیستم زیرا وقتی در جامعه جنگ زده تصادمات به گونه های مختلف مسلحانه و غیر مسلحانه وجود دارد

درک آن بحیث پسا-تصادم غیر قابل تبریة است. لازم است از رویداد های تلخ و شیرین تاریخی به صورت سازنده عبرت گرفته شود. بر شمردن همگونیها بین دیروز و امروز نشان میدهد جامعه ی ما در کدام جهت انکشاف مینماید. این دید مقایسوی نشانمیدهد که ما راه رفته را بازهم ادامه میدهیم.

۳،۲. دید مقایسوی به گذشته و حال

در این عنوان به همگونیها و تمایزات گذشته و حال توجه را بر میگردانم.

۳،۲،۱ همگونیها

باوصف تمایزات ممکن است یکتعداد همگونیها را با گذشته تشخیص نماییم. برخی از این همگونیها نتیجه ادامه سیاست پیشین و برخی محصول فرهنگ سیاسی اند.

۱. مصلحتگرایی: مصلحت/صلاح دید در حقیقت در نظر گرفتن برخی از ملاحظات است. هر افغان با مصلحتگرایی بحیث یک اصل سنتی فرهنگی بزرگ شده است. بدون شک استثنا وجود دارد. تحمل و بردباری ما و همچنان تعدادی از رنجهای ما در نتیجه مصلحتها و مصلحتگرایی های غیر قابل تبریة بر تن و روان ما سنگینی مینماید.

تحمل ما به دلایل مسن بودن، پدر بودن و یا امر و ملای مسجد بودن و دوست و رفیق بودن و امثال آنها. بر اساس مصلحت ها ما اغلب از نقد و انتقاد خود داری مینماییم. در نرمترین شکل نمیخواهیم طرف ناراحت شود. در سطک میسو در سازمانها نیز مصلحتکاری، عدالت و انصاف ما را زیانمیرساند. به اصطلاح مصالح ملی یعنی آنچه به صلاح و به خیر ملت است، نیز مصلحت ملی اند. منازعه بر سر این که چه چیزی شامل مصالح ملی است یا نیست قسماً ناشی از این است که تعریف و درک از مصلحتهای ملی در جامعه روشنفکری بخصوص فرق دارند و یا در زمانه های متفاوت در اولویت آنها تغییر رونما میگردد. ساده است آن را به حیاتی و ثانوی (موگیتتاو) تقسیم نماییم. اما قبل از این دسته بندی باید آن را تعریف نماییم. ما میتوانیم برای سادگی کار منافع ملی را به مادی (مانند سرزمین، مرزهای زمینی و فضایی و بحری، نیروهای مسلح و ...) و منافع ذهنی (افتخارات تاریخی، فرهنگی، هنری، احساس وطندوستی و تعلق به سازمان سیاسی به نام ملت و ...) دسته بندی نماییم و سپس آن را بر اساس مشوره مورگیتتاو به حیاتی و ثانوی دسته بندی نماییم. ما نمیتوانیم مصلحتها و ملاحظات را بصورت کامل نادیده گیریم اما آن نباید مانع یا محدود کننده انصاف و عدالت باشد یعنی حق دیگران را محدود یا سلب نماید.

۲. حساسیت در برابر نقد و انتقاد: به استثنای نقد ادبی در برابر هر نوع نقد دیگر تا آنجایی که تحقیقات شخصی بنده نشان میدهند به نظر منفی دیده میشود. این تعبیر و درک اساس عینی و خارجی داشته

است زیرا نقاد سیاسی همواره در موضع گیری مخالف قرار داشته و به ندرت از میان حرم نشینان (insiders) نشأت کرده است. حاشیه نشینان (outsiders) اغلب به انتقاد سیاسی پرداخته اند. دلیل دیگر میتواند این باشد که نقد منصفانه به دلایل مختلف در جامعه ما کمیاب بوده است زیرا نقد از یکسو بیشتر بر نکات منفی توجه داشته و به نکات مثبت در موارد معین توجه کرده است. این روال هنوز ادامه دارد.

۳. تعصبفکری و گروپی: در سرتا سر تاریخ رد پای آن را میتوان به صراحت پیدا کرد. تعصب، انحصار طلبی سیاسی، کوررنگی سیاسی و فقدان بردباری سیاسی هنوز ادامه دارد. تعصب افراطی فکری و گروپی در جامعه ما چهار دهه و اند خصومت و رویارویی ها را بر جامعه حاکم گردانید. این خصومت به اشکال روشن و پنهان، مسلحانه و غیر مسلحانه به پیش برده میشود. از شاخه های مسلح نه تنها به حیث گروپ های فشار، بلکه به مثابه ی منابع عایداتی نیز استفاده صورت میگیرد.

۴. حضور نیروهای خارجی: دیروز ما شاهد حضور نیروی نظامی یک بلاک بودیم و امروز شاهد حضور نیروی نظامی بلاک رقیب هستیم.

دنباله روی سیاسی: دیروز از بلاک سوسیالیستی کور کورانه پیروی میگردید و امروز از بلاک سرمایدارای کورکورانه پیروی میگردد. از دموکراسی لیبرال برای ما پوست آن از سرمایدارای مغز آن به کشور ما وارد شده است.

۵. فقدان اعتماد سیاسی: نه نیروهای سیاسی و حکومت دیروزی از اعتماد سیاسی برخوردار بودند و نه نیروها و حکومت امروزی از اعتماد سیاسی مردم برخوردار اند. مبارزه مسلحانه بر ضد نیروهای حکومتی و اعتراضات فزاینده در جامعه ما گواه بر این مدعا اند.

نه حکومت انتقالی و انتخابی پس از سقوط طالبان در نوامبر ۲۰۰۱. نه حکومت وحدت ملی تا کنون با وصف حضور و حمایت بین المللی به تامین اساسی ترین ضرورت های اولیه مانند تهیه ی امنیت، آب آشامیدنی، انرژی برق، خدمات صحی، کار و اداره ی سالم موفق گردیده اند.

لازم میبینم پنج وظیفه اساسی را که دانشمندان علوم سیاسی (Jackson R. and G. Sørensen 2007:7) از مکلفیتهای حکومت/دولت میدانند یاد آوری نمایم. هیچ یکی از این نیازهای ضروری حتی بصورت قسمی تحقق نیافته اند.

- امنیت
- آزادی
- نظم
- عدالت
- رفاه

۶- دیروز خواستیم بر پایه های ورشکسته فیودالیسم و سرماییداری نو خاسته جامعه سوسیالیستی را بنا نهیم و امروز تلاش میوزیم بازار آزاد سرماییداری و پولارشی امریکایی را بر ویرانه های کشور فاقد زیربنای اقتصادی بنا نهیم.

۷. دگماتیزم ایدیولوژیک ، وابستگی و تعصب سیاسی هنوز در دستور کار اند.

۸. فکتور تحمیل و اجبار را هم دیر وز و هم امروز میتوان تشخیص کرد .

۹. هم دیروز و هم امروز وفاداری سازمانی ، ایدیولوژیک و روابط بخصوص اعتماد غلیظ (اصطلاح پتنام) به حیث محک شایستگی شناخته میشوند.

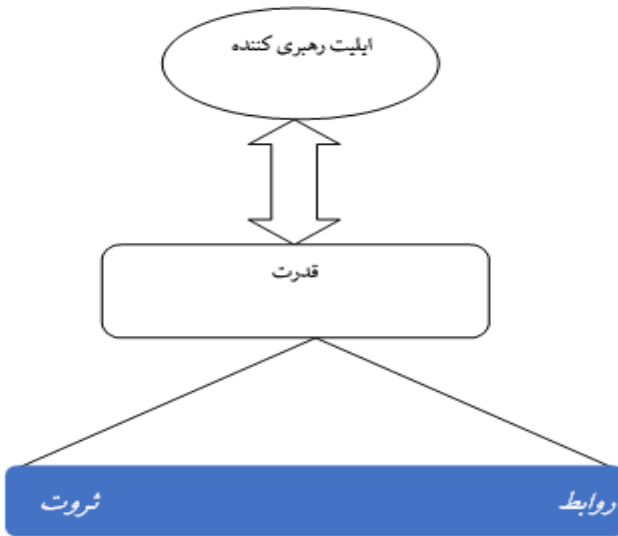
باید به یاد داشت که درینجا تنها به نکات خیلی عمده ی که به مباحثه ما کمک میرساند توجه شده است.

۳,۲,۲ تمایزات

در میان تمایزات پدیده های مثبتی را مانند بازار آزاد اقتصادی و پلورالیسم سیاسی نیز میتوان تشخیص داد.

۱. رشد اصل فرد گرایی و خود نفعگرایی : سالهای دشوار جنگ، بیعدالتی اجتماعی ، فقر وعدم اعتماد بر سیستم سیاسی-اجتماعی این شیوه ی تفکر را تقویت کرده که هرکه باید به فکر خود و در پی افزودن منافع خویشان باشد.

قدرت - ثروت - رابطه مثلث موثریت و هدفمندی فرد و گروه را تشکیل داده اند. شکل (۲) این روابط را تمثیل میکند.



خود نفعگرایی به نظر من در نتیجه همدستی فکتورهای مانند فقر + انارشی + فقدان عدالت و انصاف به وجود میاید و رشد مینماید. در چنین وضع هرکه ناچار به فکر نجات خویشتن می افتد و برای بقای خویشتن تلاش میورزد.

جامعه کنونی ما برخی از مشخصات حالت طبیعی توماس هابس (Thomas Hobbs) را به یاد میآورد. در پایان این مقایسه به این مشخصات توجه را برمیگردانم.

۲. انکشاف بازار آزاد: از بازار آزاد در اقتصاد سرمایه داری توصیف زیادی صورت گرفته است. تصویر ارایه شده ان قدر زیبا است که حقیقی بودن آن را نمیتوان باور کرد. چند دلیل برای این مدیحه سرایی وجود دارد:

- منافع ایلیت سرمایه دار

- میکانیزم اقتصادی بازار و وجود افسانه یی دستهای غیر مریی

۳. فساد و عدم موثریت کار حکومت ها

۴. گوناگونی یا تعدد احزاب سیاسی. هم اکنون در داخل کشور حدود 72 حزب سیاسی (<http://moj.gov.af/en/page/registered-political-parties-and-social-organizations/1700>)

و ۳۰۵۳ سازمان اجتماعی ثبت شده وجود دارند.

۵. اداره ی فاسد: به اصطلاح حکومت از ۲۰۰۱ تا کنون نه توانسته بدنه خود یا وجود خود (بیریو کراسی) را بر اساس معیارهای لازم شکل دهد.

بیریو کراسی عبارت است از دستگاه مشتمل بر افراد استخدام شده که امور مفصل حکومت را در رابطه با تصمیم مشی حکومت اجرا مینماید. بیریو کراسی مدرن عبارت است از یک انستیتوت عامه و مردمی که استخدام در آن بر اساس شایستگی (و تخصص) و کاربر اساس تاکید بر تطبیق متداوم اصول صریح بر قضایای انفرادی صورت میگردد. (Hague, Rod., Harrop, M. et al, 1989.)

۶. فقر علمی: جنگ، تحریم روابط، کم بها دادن به سرمایه های علمی، فرار مغزها، سیاسی ساختن تا سیسات علمی مانند پوهنتونها، اکادمی علوم وانستیتوت ها طی سالهایی که گذشت به فقر علمی، کمبود کادر و متخصص منجر گردیده است. هدف پاک تعلیم و تربیه در سالهای اخیر به جای کیفیت به کمیت شاگردان، مکاتب و موسسات تعلیمی نشانه گیری شده است.

۷. وجود احزاب جدید هایبراید مسلح با نیروی تفنگ

۸. پلورالیزم سیاسی

۹. دیروز تنها اختلافات فکری، وابستگیهای موجود و دیدگاه ها ما را از همدیگر جدا میکرد، امروز عناصر جدید اختلاف مانند زبان و قوم و تاریخ و مذهب نیز بر آن افزوده شده است.

۱۰. دیروز چپ حاکمیت میکرد و امروز راست حاکمیت مینماید.

۱۱. دیروز فرزند خلف چپ بودیم و امروز کودک شیرخوار راست هستیم.

۱۲. دیروز پارادایم طبقاتی و امروز تیوری کلاسیک انتخاب عقلی تفکر حاکم را تشکیل میدهد.

۱۳. فقر میان غنی و فقیر پهناورتر یافته است.

۱۴. تعصب و افراط گرایی تقویت یافته اند.

از نگاه گذرایی که تا اینجا بر گذشته و امروز انداخته شد میتوان نتیجه گیری کرد تعصبفکری و گروهی شدت یافته و بر ابزار تشنت و تفرقه افزوده شده اند. در حالیکه ساختارهای ملی قدیمی از هم دریده شده و نابود شده اند تمایلات خود نفعجویانه فردی و گروهی و گروهگرایی قوت یافته اند.

۳،۳. نقش جامعه روشنفکری در وضعیت کنونی

زیر این عنوان به حالت جامعه کنونی از زاویه دیگر نظر می نمایم. پرسشهای وضعی در محراق توجه ما قرار خواهند داشت. شرایط افغانستان مشخصات عمده حالتی را دارد که توماس هابس آن را (حالت طبیعی) نامیده است. این حالت زمانی است که انسانها بدون وجود دولت/حکومت زندگی داشتند. مشخصات عمده این حالت را که در جامعه ما مشهود اند بر می شمارم.

- جنگ هریکی با هریک دیگر یعنی هراس و عدم اعتماد
- خشونت
- زندگی دشوار و کوتاه و فاقد اطمینان
- هریکی باید به فکر خود باشد. (به Leviathan توماس هابس مراجعه شود)

به نظر وی این شرایط خوف و نا امنی رضایت برای وجود یک نیروی واحد را بوجود آورده تا نظم و ثبات را اعاده نماید و این شرایط را تغییر دهد.

اما در جامعه افغانی با وصف آنکه حکومت وجود دارد این مشخصات نیز وجود دارند. آیا حکومتی که نتواند وظایف و مکلفیتهای اساسی خود را انجام دهد میتواند حکومت پنداشته شود؟ آیا حکومت کنونی با حمایت مالی و تکنالوژیک - نظامی و علمی قدرتهای بزرگ در راس امریکا این توانایی را ندارد یا نمیخواهد حاکمیت قانون را تامین نماید؟

حالت کنونی جامعه افغانی را با این پرسشها میتوان تو صیف و مورد سوال قرارداد. این پرسشها را وضعی نامیدم زیرا در مورد و وضعیت جامعه افغانی اند. این پنج سوال بخصوص پرسش سوم و چهارم برای تصمیمگیری های ملی دارای اهمیت اند. این پرسشها وضعی اند زیرا وضعیت کنونی را مورد سوال قرار میدهند. پاسخ به این پرسشها را به احتمال غالب هر هموطن میخواهد بداند.

پرسش اول
چرا حکومت وحدت ملی و متحدان بین المللی آن با اینهمه حمایت سیاسی - نظامی - لوژیستیکی و استخباراتی و علمی و با ۳۵۰ هزار نیروی داخلی و هزاران نیروی خارجی نتوانسته اند امنیت و مصونیت اتباع و شهروندان افغان را در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی تامین نمایند؟

سوال دوم

چرا امریکا و حکومت وحدت ملی با اینکه میدانند:
۱. طالبان راه نظامی را برای پیروزی و رسیدن به قدرت انتخاب کرده اند
۲. میدانند طالبان تلفات ملکی و نظامی بیشمار را در سالهای امارت و

پس از آن تاکنون آگاهانه موجب شده اند و به این مشی خود ادامه
میدهند

۳. میدانند لانه های آنها در پاکستان و تمویل کنندگان آنها عمدتاً
حکومت‌های پاکستان و ایران اند.

۴. میدانند طالبان وحشی و افراطی اند
۵. میدانند راه های دیگری برای تامین صلح و ثبات در کشور وجود
دارند

۶. میدانند که نه تنها وضعیت نظامی و امنیتی بسوی وخامت بیشتر
میرود بلکه سیر قهقرایی در همه عرصه ها با سرعت و قاطعیت ادامه
دارد

تنها و تنها مذاکرات صلح با طالبان را موضوع اساسی میدانند و تامین
حکومتداری خوب و حاکمیت قانون را به تاخیر انداخته اند؟
پرسش سوم

روشنفکران افغان در داخل و خارج از افغانستان چه اقداماتی را
میتوانستند انجام دهند و چرا نتوانستند آنچه را انجام دهند که آنها را در
معرکه سیاسی در داخل کشور مطرح میسازد؟

پرسش چهارم

چه میتوان کرد تا در کوتاه مدت و دراز مدت برای سوالهای فوق پاسخ
های عملی و موثر فراهم گردند؟

سوالهای فوق به گونه ای با هم و با سوال آتی رابطه دارند. چگونه میتوان حکومت و متحدان آن را به انجام مکلفیتهای اساسی آن واداشت؟

ما مثالهای فراوانی داریم که گروه های مختلف خورد و کوچک توانسته اند از راه اعتراضات و اعمال فشار - عملی حکومت را به انجام یک کار وادار سازند. یک نیروی بزرگ منسجم ملی بدون شک میتواند پایه های حکومت را بلرزاند و به آنچه وادار که میخواهد. این نیروها هم اکنون در کشور وجود دارند اماچند مشخصه دارند:

۱. پراکنده و غیر متحد اند.
۲. فاقد برنامه ملی اند.
۳. اغلب گروگان گرفته میشوند و برای اهداف فردی و گروهی به کار برده میشوند. یعنی رهبری متعهد به آرمانهای ملی وجود ندارد.

این مشخصات دو اثر عمده را موجب میگردند:

۱. نیروی ملی اعتراض را بر بنیاد تعصبفکری و گروهی و محلی هدایت مینماید و بدین ترتیب از تشکل یک نیروی ملی جلوگیری مینماید. زیرا نیروی ملی به اهداف فردی و گروهی کمتر خدمت خواهد کرد.
۲. برای استفاده ابزاری افراد و گروهیهای نیرومند از لحاظ اقتصادی و نظامی فرصت را فراهم نگه میدارد و از امکان اتحاد نیروهای ملی میکاهد.

با بی تفاوتی در برابر این پروسه ما خود نا دانسته و غیر عمدی از اتحاد این نیروها جلوگیری مینمایم و در صف مخالفان اتحاد نیروهای اعتراض ملی قرار میگیریم. تنها اتحاد نیروهای ملی برای تحقق اهداف مشترک از راه کار مشترک بر اساس یک دید مشترک میتواند راه حل کوتاه مدت (اعمال فشار بر حکومت) و دراز مدت را (تامین حاکمیت مردم از راه تامین حاکمیت قانون) فراهم نماید. اما آنانی که در ادعای خدمتگذاری به مردم و میهن صادق اند نیز با مشکلات خودی روبرو اند. تعداد سازمانهای سیاسی و شخصیتهای مستقل که مدعی اند ملی و مترقی اند اندک نیست. آنها یا در ساختارهای خورد و متوسط متشکل اند یا منتظر تشکیل یک ساختار مورد پسند اند.

این مشکلات عبارت اند از:
۱. عدم اعتماد. آنها به دلایل تجارب تاریخی و سازمانی اعتماد خود را از دست داده اند و بنابر آن بیشتر به دوستان و افراد مطمئن اتکا میکنند. این کار عدم اعتماد را بازتاب میدهد و دیگران را بیرون از پروسه نگهمیدارد.

۲. آنها از نظر فکر در برابر افکار دیگر و دیگر اندیشی حساسیت دارند و فکر خود آنها بهترین است. آنها سستی میاندیشند و توانایی استدلال پذیری آنان محدود است. وقتی آنان از اتحاد سخن میگویند منظور آنان این است که با آنها اتحاد نمایند نه اینکه باهم متحد گردیم. زیرا هر یک آنها دالر ای برنامه و اساسنامه معین اند و پلاتفورم مشترکی برای تجاد هنوز وجود ندارد تا مورد بحث قرار گیرد. یک منشور ملی

یا تفاهم نامه واحد باید اساس اتحاد و بحث را بر اهداف مشترک تشکیل دهد.

۳. پیرومنشی: اکثریت نیروها باید از جستجوی رهبر برای اتحاد به دور وی انصراف کنند و به جای آن به دور اصول انسانی متحد گردند و رهبر را بر اساس توانایی فکری- وفاداری به اصول انسانی و داعیه ملی از میان خود رشد دهند و برگزینند.

شگفتی آور این است در حالیکه در زبان به شیوه جدید تفکر ارج میگذاریم در عمل به شیوه سنتی عمل مینماییم زیرا به آن عادت کرده ایم و را رفته میتواند اطمینان آفرین باشد. اما آیا راه رفته ما از آزمون زمان موفق بیرون آمده است؟

این تنها دشواریهای جامعه افغانی و جامعه روشنفکری نیستند. دشواریهای آتی را نیز باید در ماموریت ملی در نظر گرفت. در کشور ما افغانستان:

۱. مدافعان حقوق بشر در کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان - که بیوگرافی هریک آنان با نقض حقوق بشری حد اقل همسر و فرزندانشان مشخص میگردد- مسوولیت تشخیص تخطی از حقوق بشر و دفاع از آنها را دریافته اند.

۲. دموکراسی و قانونگذاری دموکراتیک به آنانی سپرده شده که قهرمانان ضد دموکراسی اند.

۳. تامین داعیه صلح به آنانی سپرده شده است که بیشتر تمایل خشونت دارند و نفع خود را بیشتر در ادامه ستاتیسکو میدانند تا در تامین صلح.

۴. دفاع از منافع ملی به آنانی سپرده شده است که بیشتر به منافع فردی

و گروهی وفادار اند.
۵. اختیار تفسیر دین و مذهب به آنانی سپرده شده است که با دین و مذهب تجارت و سیاست مینمایند.

اما یک خطای فکری را باید اصلاح کرد: یکی از خطاهای مکرر این است که به نام اتحاد نیروهای ملی آن نیروها را در گروپها و سازمانهای متفاوت تقسیم نماییم- بخصوص که آنها را بر اساس تعصبات فکری و گروهی مانند تمایلات اتنو سنتریک و علایق محلی انسجام بخشیم. این خطا را میتوان از راه اتحاد نیروهای ملی و مترقی بر اساس یک منشور واحد ملی جبران کرد. اتحاد نیروهای ملی تنها میتواند بر اساس (۱) یک دید مشترک و واحد ملی برای (۲) کار مشترک (۳) جهت تحقق اهداف مشترک بنا گردد. اتحاد نیروهای ملی تنها بر چنین اصل میتواند بنا گردد و تحقق یابد. ناکامی تلاشها در این راستا در ۱۷ سال گذشته این حقیقت را ثابت کرده اند.

بیایید بر اساس چنین منشور متحد گردیم!

این شیوه دید و کار سنتی را باید با شیوه جدید تعویض کرد و فرصت کار مشترک برای تحقق اهداف مشترک ملی را بر اساس یک دید مشترک برای همه ی نیروهای ملی و مترقی فراهم ساخت.

نخستین گام این است تا همه ی نیروهای ملی و مترقی بر یک منشور ملی یا یک تفاهمنامه ملی بحیث چهارچوب فکری واحد متحد گردند و آن را اساس تفکر و اندیشه و اتحاد قرار دهند.

به یقین که روشنفکران این میهن که دماغ و اعصاب این جامعه را میسازند نبض سیاسی-اجتماعی و اقتصادی این جامعه را گرفته اند و میدانند که جامعه افغانی به یاری یاران واقعی نیاز دارد. دو انکشاف جدید نیز قابل توجه اند:

۱. رشد تعصبفکری و گروهی: نسلی از جوانان با چنین روحیه هنگام مهاجرت در پاکستان و ایران پرورش یافته اند.

۲. تب سازمان سازی: تعداد سازمانهای سیاسی بصورت قابل ملاحظه اوج گرفته است.

زمان آن است که روشنفکران از تاریخ به نفع مردم و کشور بهره برداری نمایند و به رنسانس فکری دست یازند.

کشور، افتخارات و ارزشهای ملی به همه تعلق دارند نه به کدام فرد، قوم و گروه معین. لازم است نه گذاریم این ارزشها توسط ایلیت زورگو و زراندوز مورد ترکه و تقسیم قرار داده شوند. برای انجام این کار باید با شیوه ی تفکر و عملکرد دیروزین: تک اندیشی، لجاجت سیاسی، تعصب، زور گویی، هیپو کراسی، بی انصافی و خود نفع گرایی، وداع نماییم.

حلقاتی وجود دارند که ملت بودن ملت افغان را مورد سوال قرار میدهند و از آن طریق وجود منافع ملی را انکار میکنند.

هیچ انسان عاقلی نمیتواند انکار نماید که کره خاکی زمین به دولتهای ارضی تقسیم شده است و در این دولتها جوامعی زندگی میکنند که

بحیث ملتها- یعنی سازمانهای سیاسی ملی- پنداشته میشوند. دولت‌ها با وصف حضور نیرومند سازمانهای بین‌المللی مانند سازمان ملل و اتحادیه اروپا و ...، بازیگران نیرومند عرصه‌های ملی و بین‌المللی اند. از توسیدیدیس نقل میکنند که در رابطه با قوی و ضعیف ابراز داشته است:

«... پس زمانی که ما ملاقات را پایان دادیم یکبار دیگر فکر کنید و بگذارید این نکته آنچه باشد که در فکر شما بار بار میگذرد که شما سرنوشت کشور خود را مورد بحث قرار میدهید و شما تنها یک کشور دارید و آینده خوب یا بد آن به این یگانه تصمیمی بستگی دارد که شما قرار است اتخاذ نمایید (Thucydides 1972:406).

ما راه دیگری به غیر از اتحاد برای تحقق اهداف مشترک در خانه مشترک نداریم.

تاریخ ما گواه است که ملت افغان در سرتاسر تاریخ قربانی تعصبفکری و تعصب گروهی قرار گرفته است. این دو بیماری عمدتاً از یکسو زمینه‌های مداخلات بیرونی را فراهم ساخته و از سوی دیگر به انقسام نیروهای ملی منتج شده اند.

بیمورد نیست این دو اصطلاح توضیح گردند.

تعصبفکری در نرمترین شکل آن عبارت از حساسیت در برابر فکر دیگر است، فکری که با فکر ما بحیث فرد یا گروه تفاوت دارد. تعصب فکری اشکال مختلف میتواند داشته باشد. یک شکل آن به نام

تفکر گروهی (group think) نامیده میشود و یک شکل دیگر آن را میتوان تعصبفکری افراطی نامید که حساسیت در برابر افکار دیگران با اقدامات تعزیز کننده مجازات و رفتار خشن توأم میگردد.

تفکر گروهی دارای مشخصات زیرین است:

- تصور آسیب پذیری گروه: گروه معتقد است که تصمیمگیری آن مورد سوال قرار ندارد. این تصور موجب خوشبینی بیش از حد و خطر پذیری بیش از حد میگردد.
- اعتقاد به اخلاق ذاتی گروه: اعضای گروه پیامدهای اخلاقی تصامیم خود را نادیده میگیرند.
- توجیه جمعی: گروه به انتقادات یا هشدارها کم اهمیت میدهد. هشدارهایی که ممکن است موجب گردد گروه باورمندیهای خود را- قبل از اینکه تعهد خود را به پالیسی گذشته تجدید نماید- مورد تجدید نظر قرار دهد.
- خود-بزرگ بینی: دیگران بحیث شریک یا احمق تلقی میگردند تا استراتژیهای خود را مهم جلوه دهند یا دیگران را به مذاکره با خود وادارند.
- خود - سانسوری: اعضای گروه خود را متمایل میدانند تا از اختلاف نظر یا تفاهم جمعی خود داری ورزند و اهمیت شک و گمان خود و استدلال - متقابل را کاهش دهند.

- توافق کاذب: قسمآ در نتیجه خاموشی یا خود سانسوری، اعضای گروه در این باور شریک میگردند که در قضاوتها توافق دارند. خاموشی علامت توافق است.
- فشار مستقیم بر ناراضیان: مبارزه طلبیها یا تبصره های تحدیدگرانه در برابر آنانی صورت میگیرد که در مقابل تفکر حاکم گروهی، اشتباهات و تعهدات آن با استدلال نیرومند قرار میگیرند.
- محافظان فکری رضاکار: این افراد که عضو گروه اند ، گروه را در مقابل معلوماتی که ممکن است تصورات مشترک گروه را در رابطه با موثریت یا اخلاقی بودن تصامیم گروه تهدید مینمایند حفاظت مینمایند (Based on Janis (1982:244)).

جانیس (Janis) تفکر گروهی را چنین تعریف میکند:

"a mode of thinking that people engage in when they are deeply involved in a cohesive in-group, when the members' strivings for unanimity override their motivation to realistically appraise alternative courses of action."5 (Janis, I. (1991:236).

تعصب‌گرایی عبارت از حساسیت در برابر گروه یا گروه‌های دیگر است. در شکل گروه‌گرایی این حساسیت تشدید گردیده و به برتر و بهتر دانستن گروه خودی میانجامد.

مقداری از این نوع تعصب ناشی از شناخت و اعتماد ما است. دانیل کهنین با دو سیستم این را توضیح مینماید.

سیستم ۱ سیستم فعالیتهای خود کار (the automatic operations of System) است و سیستم ۲ عبارت از سیستم فعالیتهای کنترل شده (the automatic operations of System).

حافظه که هسته سیستم ۱ میباشد بصورت پیگیر و متداوم یک تعبیر منسجم را از آنچه بدست میدهد که در جهان ما در هر یک حالت و مورد در جریان است.

تأثیرات تعصب‌فکری و گروهی را به خوبی میتوان درک نمود هرگاه به تجارب دهه‌های سپری شده توجه نماییم.

نحوه فعالیت سازمانها را از زوایای دیگر نیز میتوان مورد ارزیابی قرار داد. در تفکر گروهی و در کار سنتی و کلاسیک روشنفکران افغان باید به اعمال قدرت و نفوذ نیز توجه گردد.

این فصل به درسهای تاریخ تخصیص داده شده است و عادات ما به نحوه معین اندیشه و عملکرد نیز پدیده ای نیست که امروز در حال تولد باشد. ما در درازای تاریخ در خطوط کلی بران نحوه اندیشیده و عمل کرده ایم و یا به عبارت دیگر نحوه معمول و حاکم اندیشه و

عملکرد ما را تشکیل داده است. از سوی دیگر توجه به شیوه های شناسایی نفوذ و شهرت ما را در کار گذار فکری از یک شیوه اندیشه و عملکرد به شیوه دیگر کمک مینماید.

در اینجا فقط به معرفی مختصر اکتفا میشود. این شیوه ها عبارت اند از:

شیوه شهرت (reputation method): سوال اساسی که پرسیده میشود کدام مرجع در سازمان دارای نفوذ بیشتر پنداشته میشود (Rosenthal 196:134). آیا رئیس جمهور نفوذ بیشتر دارد یا رئیس استخبارات، هیات اجرائیه حزب نفوذ بیشتر دارد یا شورای رهبری؟

شیوه شبکه یابی (Networking method): اساساً پیمانه نفوذ را در یک سکتور معین مورد تحقیق قرار میدهد (Ibid.P.34). اما از آن میتواند در یک سازمان نیز استفاده کرد. زیرا سازمان ها نیز دارای شبکه یا شبکه ها میتوانند باشند. شبکه ها عبارت از رابطه ها میان افراد در نقشهای متفاوت اند.

شیوه رفتاری (Behavioural method): رفتار شرکت کنندگان هنگام تصمیمگیری مورد مطالعه قرار داده میشود هدف این است تا دریافت گردد کدام یک از جوانب شرکت کننده تا کدام پیمانه در جریان تصمیم گیری از آغاز تا انتها اهداف و مواضع خود را تغییر داده اند و این تغییر زیر نفوذ کدام عوامل صورت گرفته اند (Ibid.P.34).

شیوه موازنه (Power balance method): رقابت جوانب ذیدخل بر سر منابع قدرت در این شیوه در محراق توجه قرار داد. محقق به

ارزیابی روابط درازمدت جوانب در یک عرصه پالیسی
میپردازد (Ibid.P.34)

در تصمیمگیریهای مهم بخصوص در مورد تشکیل ایتلاف ها و اتحادها و تشکیل فراکسیونها و سازمانهای جدید این دانستی ها حقایق سودمندی را برجسته میسازند. در سازمانهای افغانی در داخل و بیرون از کشور شاهد مراکز و مراجع قدرت هستیم و دست امعینی از افراد را بار بار در تصمیمگیریهای ملاقات مینماییم.

نه تنها در مساعی برای اتحاد جزایر از هم پاشیده احزاب خانواده چپ در افغانستان شیوه های کلاسیک و استراتژی های کار مشهود اند بلکه در تشکیل ساختار های جدید نیز به صراحت دیده میشوند. توجه ما بر چنین موارد موجب میگردند از این استراتژیها و خطرات آنها از قبل آگاه باشیم. آنها نقش خود را در کار عدم موفقیت سازمان ایفا کرده اند.

تشکیل گروه و سازمانها بدون مشورتها و بحث ها ممکن نیست. یک مدل کاری شش مرحله را برای شکل گیری یک پالیسی یا مشی سیاسی آتی را معرفی مینماید:

۱. مرحله تشکیل اجندا

- چه چیزی وارد اجندا میگردد: کدام دشواریها یا گروپها شامل اجندا میگرددند یا نادیده گرفته میشوند؟

- اجندا در کجا تعیین میگردد. در بیرون یا در داخل کشور یا حکومت؟

۲. مرحله آمادگی:

- کیها در کار آمادگی دخیل اند یا دخیل نیستند؟
- به کدام منابع اطلاعاتی اهمیت و ارزش داده میشود؟
- کدام بدیلها در نظر گرفته میشوند یا نمیشوند؟
- کیها مدارک و اسناد پالیسی را مینگارند / صحه میگذارند؟

۳. تعیین مشی / پالیسی ...

۴. مرحله اجرایی

- کیها در این مرحله دخیل اند یا دخیل نیستند
- {...}

۵. مرحله ارزیابی

- کیها به ارزیابی میپردازند و از کداتم نکته نظر؟
- کدام معیارها در نظر گرفته میشوند؟

۶. مرحله تحلیل نهایی : {...} (U, Rosenthal et al., 1996:133)

سازمان ها یا سازماندهنگان میتوانند از راله تعیین اجندا، نادیده گیری یا از را مصلحت ، خنثی سازی مخالفت در نطفه یا از راه آنچه ویلیام

ای. کانولی (William E. Connoly 1994:92)(conditioning) نامیده است، از راه اعمال نفوذ و استفاده از شبکه پالیسی ها را در یک سازمان مدیریت نماید.

تعدادی از شیوه های کار در سازمانها معمول اند زیرا سازمانها دارای اهداف و دارای فرهنگ / پالیسیهای رسمی و غیر رسمی ان، بصورت طبیعی دارای یک دیدگاه اند و از آن دیدگاه حمایت میکنند. در فصل مربوط به عناصر گذار فکری بر بیماریهای جدی انگشت خواهیم گذاشت تا از آنها گذار صورت گیرد.

در این فصل بر درسهای تاریخ مکث شد. تاریخ به ما میآموزاند که اتحاد ملی نیاز اساسی ملت برای بقا و رفاه است. درسهای تاریخی نشان دادند که تعصب در برابر افکار دیگران و گروههای دیگر از یکسو و تفکر گروهی افراطی از سوی دیگر دشواریهای جدی را در تاریخ ما موجب گردیده اند. در این درسها نقش روشنفکران نیز مشهود است. مصلحتگرایی و فقدان تفکر انتقادی بخصوص بحیث یک جامعه مسلمان در سرتاسر ساختارها در تاریخ ما به ملاحظه میرسند.

اکنون که ضرورت گذار فکری جامعه روشنفکری آشکار و مبرهن شده است این سوال مطرح میگردد که از کدام نحوه اندیشه و عمل به کدام نحوه باید گذار نمود؟ فصل چهارم به این موضوع تخصیص یافته است.

فصل چهارم

گذار از یک نحوه اندیشه و عمل به نحوه دیگر

ادعای مرکزی این رساله این بود که برای اصلاح و ترقی یک جامعه نخست باید به اصلاح جامعه روشنفکری پرداخت. ادعای مرکزی را در فصل اول تصریح نمودیم. ضرورت این گذار در محراق فصل دوم و سوم قرار داشت. در آن فصلها دلایل این نیاز را مورد توجه قراردادیم. فصل سوم به درسهای تاریخ وقف گردید. در فصل سوم از عمده ترین درسهای تاریخ یاد کردیم و گذشته نزدیک را با حال در خطوط برجسته مقایسه نمودیم. و بصورت مشخص برحالت کنونی جامعه افغانی نیز مکث گردید. استدلال انجام شده تا کنون ضرورت گذار را مستدل ساخته است.

گذار از یک شیوه اندیشه و عمل به شیوه جدید نیاز است و گذار نیز باید از این جامعه آغاز گردد. پاسخ این سوال را که چرا جامعه روشنفکری افغان باید از نحوه اندیشه و عمل معمول و مروج به نحوه اندیشه جدید گذار نماید در فصل های دوم و سوم خواندیم. دلایل آن فصلها را میتوان چنین خلاصه کرد:

۱. جامعه روشنفکری از یکسو حیثیت سر در بدن آدمی را در جامعه ملی دارد.

۲. جامعه روشنفکری در عمل نقش آگاهی دهی، بسیج، مدیریت و رهبری جامعه را تحقق میبخشد.

۳. در انکشافات مثبت و منفی سیاسی در جامعه بخش های مختلف جامعه روشنفکری نقش های مختلف را بصورت بالفعل و یا بالقوه انجام داده و انجام میدهد.

در این فصل گذار از یک شیوه اندیشه و تفکر به شیوه دیگر در محراق توجه قرار دارد. این شیوه اندیشه و تفکر که گذار از آن ضروری پنداشته میشود چه نوع شیوه است و دارای کدام مشخصات است. شیوه جدید چنوع یک شیوه و دارای کدام مشخصات است.

چگونگی گذار از یک نحوه اندیشه به نحوه دیگری یک موضوع دارای اهمیت است. یعنی این گذار را از کجا از شخصت حقیقی یا حکمی باید آغاز کرد و از کدام موضوع باید آغاز نمود. زیرا گذار توسط یک اجنت

(فرد یا سازمان) از یک موضعگیری به موضعگیری دیگر صورت میگیرد و در نتیجه در کیفیت و محتوای اجنت تغییر رونما میگردد.

بنابراین نخست بر اجنت و سپس به آنچه مکث میشود که اجنت به تغییر آن میپردازد.

۴,۱ اجنت (فرد یا سازمان)

اجنت عامل است که هم تاثیر میپذیرد و هم تاثیر میگذارد. دو تیوری را میتوانیم برای توضیح موضوع مورد بحث مورد توجه قرار دهیم: تیوری کارمند و -کار فرما (principle-agent) و تیوری استراکتوریشن (structuration). رابطه این دو تیوری با بحث کنونی ما این است که گذار از کجا باید آغاز گردد: آیا یک کار فرما تغییر را بصورت نزولی (top-down) تامین مینماید و اجنتان موظف به اعمال آن میگردند و یا انسانها از ساختارها متأثر میگردند و ساختارها را به نوبه خود تغییر میدهند. بحث نیز بر اهمیت نقش آنها در علوم اجتماعی در جریان است.

ساختار (*Structure*). عبارت از ترتیبات حاضر و موجود که بر گزینشها و فرصتهای میسر برای افراد اثر میگذارد یا آنها را محدود میسازند.

اجنسی (*Agency*) عبارت از توانایی افراد برای عمل مستقلانه است برای انجام گزینشهای آزاد. ساختار در برابر اجنسی ممکن است بحیث موضوع اجتماعی شدن (socialization) در مقابل خودمختاری (autonomy) دانسته شود که آیا فرد به شیوه یک اجنت آزاد عمل میکند یا به شیوه ای که ساختار اجتماعی از وی میخواهد.

(https://en.wikipedia.org/wiki/Structure_and_agency).

گذار مورد بحث با خود مختاری و اراده آزاد از یکسو و با منشأ افکار از سوی دیگر رابطه دارد. زیرا خود مختاری ما توانایی و اختیار ما را برای گذار و تغییر تایید میکند و ما را مسوول انتخاب ما قرار میدهد. به عبارت دیگر بحیث افراد و انسانها اراده شخص خود ما تغییر یا گذار را یا عدم تغییر / گذار را موجب میگردد و یا عوامل دیگری ما را برای آن وامیدارد. در صورت خودمختاری تغییر دارای دو مشخصه اساسی خواهد بود: رضاکارانه خواهد بود و حالت / سیر صعودی دارد. در حالت جبری (deterministic) این تغییر تحمیلی و دارای سیر نزولی خواهد بود. در سیر صعودی (bottom-up) تغییر از پایین بسوی بالا سیر میکند. فرض کنید اگر رایدهنده تغییر کند تا افراد با کیفیت و پاکدامن را بحیث نماینده انتخاب نماید مجلس نمایندگان بحیث بخشی از قوه مقننه در دراز مدت تغییر خواهد کرد.

تیوری انتونی گیدینز (Anthony Giddens) به نام استراکتوریشن یاد میگردد.

بر اساس این تیوری با این دو منبع ممکن عمل و تغییر (یعنی دو نوع توضیح) نباید در یک بازی صفری (zerosum game) بحیث بدیل برخورد گردد. ساختارهای اجتماعی نباید بحیث موانع و محدودیتها در برابر اعمال فرد دیده شوند. آنها بخشی از شرایطی را میسازند که انسانها اعمال خود را شکل میدهند و آنها بخشهایی از منابع برای عملکرد را میسازند. ساختارها همچنان بوسیله نتایج (عمدی یا غیر عمدی) عمل اجتماعی شکل میگیرند... (Steve Bruce and Steven Yearley(2006).

وقتی ما به نقش ساختارها (ساختارهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی) بخصوص ساختارهای حکومتی توجه مینماییم در میابیم که در جامعه ما نقش محدودکننده و ممانعتگرانه ساختارها قوت بیشتر دارند تا نقش تسهیل کننده آنها. ساختارهای سیاسی بخصوص آنهایی که در قدرت سهیم اند تنها برای تحکیم و تداوم سلطه خویش آموخته اند در حالیکه نه چیزی برای مردم و نه از آنها آموخته اند. ساختارهای روشنفکرانه که همواره ساختارهای حاکم و مسلط بر قدرت مورد انتقاد آنها قرار دارند از بسا حالات با آنها شباهت دارند. بیروکراتسیزم، مصلحت گرایی بر اساس روابط، تعصب فکری و گروهی و سلطه یک ایلیت معین بر کار آنان- مشخصات مشترک آنها اند.

بدین ترتیب اجنت و اجنسی باید تغییر نماید تا بتوانند ساختارها را متاثر سازند و وارد روابط متقابل با آنها گردند. بر مبنای همین دلایل گذار را باید روشنفکر و جامعه روشنفکری انجام دهد و آن را نخست از همه خود آغاز و در خویشتن تحقق بخشند.

تغییر نزولی بدون شک در دراز مدت تحقق خواهد یافت اما این تغییر توسط نیروی حاکم صورت میگیرد. در مباحث قبلی از تغییراتی که در دهه های گذشته رونما گردیده اند یادآوری کردیم. حتی جامعه روشنفکری ما در نتیجه رویدادها تغییر کرده است. اما ضرورت تغییر هنوز به شدن احساس میگردد. چه نوع تغییر؟ بصورت مشخص ابراز گردید که تغییر در نحوه اندیشه و عملکرد روشنفکر و جامعه

روشنفکری. در اینجا لوکوس و فوکس موضوع بصورت عمومی تعیین شده اند. اما چگونه باید این تغییر تحقق یابد و چه چیزهایی را باید تغییر داد موضوع این بحث را تشکیل میدهند.

نخست به این سوال میپردازیم که چه چیزی باید تغییر نماید؟ و به دنبال آن در پی پاسخ به این سوال قرار خواهیم گرفت که این تغییرات چگونه باید تحقق یابند.

به عبارت دیگر روشنفکر و جامعه روشنفکری باید خود را تغییر دهد تا بتواند محیط و ماحول خود را تغییر دهند. خداوند متعال در قرآن کریم بار بار از تغییر در نفس سخن گفته و از رابطه میان تغییر نفس و تغییر حالت بحیث علت و معلول یاد کرده است. در فصل پنجم بر این موضوع مکث میشود. بدین گونه نحوه تفکر و عمل روشنفکر و جامعه روشنفکری باید تغییر نماید.

در سرتاپای رساله کنونی روشنفکر و گذار در مرکز مباحث قرار دارند زیرا روشنفکران لوکوموتیف تاریخ اند. ما در چهارده شاهد آن بودیم جامعه روشنفکری چگونه جامعه افغانی را به کدام جهات سوق داده اند. بنابراین بحث ما ماهیت سیاسی دارد زیرا این روشنفکران به گونه های متفاوت و مختلف در بسیج و رهبری سیاسی نقش ایفا کرده اند- چه این نقش فعال اجرا شده است یا غیر فعال. گذار باید از این جامعه آغاز گردد زیرا مانند گذشته در آینده نیز مدیران و رهبران جامعه افغانی از این میان بر میخیزند.

روشنفکران افغان قشر فعال جامعه را میسازند. هرگاه ما میتافور بدن انسان را بحیث مدل قرار دهیم و نقش سر آدمی را در حیات درونی و اجتماعی وی در نظر بگیریم، میتوانیم این مدل را در مورد جامعه و روشنفکران نیز به کار ببریم. در این مدل روشنفکران را میتوان بحیث سر و جامعه را بحیث تن در نظر گرفت. بدین گونه نقش هایی را که چشم و گوش و بینی و دهن و مغز انجام میدهند روشنفکر/ جامعه روشنفکری نیز در جامعه ایفا مینماید. روشنفکر هم بصورت سازمان یافته در سازمانها فعالیت مینمایند و هم بصورت انفرادی. فعالیت سازمان یافته و دستجمعی روشنفکران از نظر سیاسی اهمیت فراوان دارد. اجازه دهید برخی از این فعالیتها را در سطح سازمانها مورد دقت قرار دهیم. این فعالیتها از یکسو گواه فعالیت روشنفکران در سازمانها اند و از سوی دیگر از آن فعالیتها میتوان برای گذار فکری آموخت. توجه به این مساله نشان میدهد نحوه اندیشه مانع اساسی گذار حتی در آنانی اند که علاقمند گذار اند و برای تحقق آن تلاش میورزند.

۴,۲ فعالان سیاسی و مدنی در راه گذار

بسیاری ها برای نجات کشور از حالت کنونی میاندیشند اما تعدادی برای آن عملاً کار میکنند. پروسه تلاش برای بیرونرفت از ستاتیسکو که تنها سیر قهقراپی دارد حد اقل سابقه ۱۷ ساله (۲۰۰۱- تاکنون) دارد.

عاقلانه است تا این مساعی خیر اندیشانه سیاسی را با دید - باز مورد ارزیابی قرار دهیم زیرا ۱۷ سال تلاش باید حد اقل موجب ایجاد یک سنگر ملی محکم در کشور میگردید.

نیاز این ارزیابی از آنجا ناشی میگردد که از یکسو بیرونرفت از شرایط کنونی خواست هر افغان ستمدیده است و از سوی دیگر آنانی که برای اتحاد (چه اتحاد هم سنگران قدیم یا اتحاد نیروهای به اصطلاح ملی و دموکراتیک) باید دلایل ناکامی و یا یسرفت قسمی مساعی انجام شده را بدانند بخصوص اگر تصمیم دارند به این تلاشها تا موفقیت آنها ادامه دهند. ارزیابی مختصر کنونی سه پرسش صریح را مطرح میکند:

(۱) هدف این تلاشها چه بود؟ و (۲) تلاشها به چه نتایجی منتهی گردیدند؟؛ (۳) راه بیرونرفت کدام است؟

از آنجاییکه خوانندگان این ارزیابی بصورت کامل در جریان این همه مساعی قراردادند تفصیل آن مساعی لازم دیده نمیشود بنابراین تاکید بیشتر بر این است که این تلاشها برای چه اهدافی راه انداخته شدند، چه نتایجی بدست آمدند و چرا به ایجاد یک سنگر ملی مستحکم نیانجامیدند.

۱،۲،۴ شیوه و مشخصات کار

اوضاع کشور در ۴ دهه نشان میدهد که جامعه افغانی از زمره با بحران رهبری درگیر است و در این بحران سیاست و مذهب نه تنها بازیگران

عمده اند بلکه متحدانه حکومت میکنند. منظره سیاسی فاقد اپوزیسیون واقعی ملی است.

تلاشهای سیاسی فعالان سیاسی افغانستان عمدتاً در داخل و خارج از کشور در گام نخست احیای مجدد احزاب مادر را در نظر داشت. در خانواده چپ اتحاد فرزندان خلف و ناخلف حزب دموکراتیک خلق افغانستان مطرح بود و تلاش برای اتحاد در میان این خانواده تا هنوز جریان دارد. تمایلات مختلف سیاسی نیز برای شکل گیری مجدد تلاش کرده اند. هدف اساسی این تلاشها احیای حزب دموکراتیک خلق بحیث یک سنگر واحد ملی میباشد. این هدف تاکنون بصورت قسمی نیز تحقق نیافته است تا آن حزب را در حیات سیاسی جامعه افغانی مطرح سازد.

مشخصه دیگر تشکیل ایتلافها به هدف انسجام فعالیتها و نیروها میباشد. در بیرون از افغانستان نیز مساعی جریان داشته است و به نتایج بهتر از اتحاد مایکرو و میسو منتهی نشده اند. (منظور از اتحاد مایکرو اتحاد افراد منفرد است و منظور از اتحاد میسو اتحاد دسته ها و گروههای کوچک است.)

در خانواده راست نیز تلاشهایی برای انسجام نیروها صورت گرفته اند که بیشتر به تشکیل احزاب جدید و ایتلافها منتج گردید. فعالترین احزاب سیاسی و ایتلافها را در شرایط کنونی در خانواده راست شاهدیم زیرا از یکسو این خانواده از امکانات مالی، نظامی و روابط رسمی و غیر رسمی با حکومت داخلی و حلقهات خارجی برخوردارند،

و از سوی دیگر هراس از دست دادن امتیازات آنها را به فعالیت جدی واداشته است.

چه نتایجی در نتیجه این مساعی هفده ساله بدست آمده اند؟

اتحاد شاخه های مختلف حزب دموکراتیک خلق افغانستان باهم یا اتحاد آنها در یک ائتلاف بهترین نتایجی اند که این مساعی ۱۷ ساله به آنها دست یافته اند. اما نتوانسته در حدی باشد که آن نیروها را در حیات سیاسی کشور مطرح سازد. تعداد زیاد گروهها و دسته ها بصورت مستقلانه به آرزوی اتحاد و ایجاد یک سنگر واحد ملی می‌رزمنند. در نتیجه میتوان گفت که تمایلات ملی در این مساعی در گرو تعصبفکری و گروهی قرار داشته اند. این نتایج این سوال را پیش می‌آورد که:

چرا این مساعی حتی به مطرح شدن چپ یا راست بحیث اپوزیسیون در حیات سیاسی جامعه افغانی نه انجامیده است؟

پاسخ صادقانه و صریح این است که مساعی برای اتحاد دارای دشواریهای فنی و علمی اند. شناسایی این دشواریها برای مساعی بعدی دارای اهمیت کلیدی اند.

دشواریهای تلاش برای اتحاد نیروهای چپ (یا نیروهای ملی و مترقی)

این دشواریها را بصورت خلص نام می‌بریم:

۱. برخورد نادرست: مساعی برای اتحاد بصورت طبیعی از مذاکره بر اختلافات آغاز میگردد. اما اراده صادقانه اتحادنیروهای ملی باید بر

کار مشترک برای اهداف مشترک استوار باشد. سوالهای اساسی عبارت اند از:

۱. آیا ما دارای اهداف مشترک هستیم؟
۲. آیا این اختلافات مقدستر از اهدافی اند که ما برای آنها مبارزه مینماییم؟
۳. این اختلافات چگونه ما را از کار مشترک برای اهداف مشترک باز مدارند؟
۴. چگونه میتوانیم برای تحقق اهداف مشترک بصورت مشترک کار نماییم؟

بحث بر اختلافات به هدف اتحاد بهتر است (تصفیه حساب با همدیگر) نامیده شود نه تلاش برای اتحاد و کار مشترک. تصادم برخوردی متفاوت در نتیجه نفوذ افکار جدید نیز مانعی در این راه بود. برخی دنباله روی را دوست داشتند و برخی دیگر آن را نفی میکردند. این شیوه برخورد: تصفیه اختلافات فکری تاریخی به جای کار مشترک برای اهداف مشترک، یکی از دشواریهای کار را میسازد. مشکل اساسی در این زمینه این است که از یکسو اشتیاق رهبری در ما قوت دارد و از سوی دیگر گروهها و سازمانهای خود را در حصارهای با برج و بارو محفوظ ساخته ایم. اشتیاق رهبری موجب میگردد دور خود حصاری از افراد و طرزالعملها ایجاد نماییم. مشورتهای سری و غیر شفاف یا تقسیم صلاحیتها بصورت غیر دموکراتیک از مره تاکتیکهایی اند که چنین نقشها را حفظ میکنند. این خصایص برای

نیروهایی که برای احراز قدرت سیاسی و برای مردم میرزمند خطرناک اند. دو مثال را از میان مثالهای متعدد یادآوری میکنم. در سال ۲۰۱۲ به یاری خداوند و به همت تعدادی از احزاب سیاسی و شخصیت‌های مستقل جبهه نجات اعلام موجودیت کرد. این جبهه هدف اساسی را نمیساخت بلکه هدف ایجاد یک سازمان ملی بود از راه اتحاد نیروهای ملی و مترقی. یک کمیته انسجام به وسیله رهبران تعدادی از احزاب سیاسی تشکیل گردید و دوتن از شخصیت‌های مستقل را نیز به عضویت دعوت کردند. این کمیته توانست یک شورای ۶۲ عضوی را از احزاب و سازمانهای اجتماعی ذی‌علاقه تشکیل دهد. تجربه نشان داد که شخصیت‌های مستقل در برخی از جلسات کمیته دعوت نمیشدند اما ادعا میشد آنها را نتوانستند بیابند. به همت این کمیته تعدادی رضاکارانه اما در اعتراض بر شیوه کار کمیته ترک عضویت کردند. در نهایت تعدادی از اعضای شورای ۶۲ عضوی یک توافق نامه را امضا کردند. بیست و دو (۲۲) حزب و سازمان اجتماعی برای تشکیل یک حزب سیاسی با یک تفاهمنامه ابراز آمادگی کردند تا باهم در یک سازمان متحد گردند. تعدادی طرح جبهه را مطرح کردند تا بتوانند مواضع و منافع گروهی خود را همچنان حفظ نمایند تعداد دیگر طرح یک سازمان ملی را مطرح کردند. در جلسه ای که رایگیری بر این پیشنهادات هنوز مطرح نبود و در منزل یکی از وکلای مردم در مجلس نمایندگان دایر گردد دو سوال را مطرح کردم که برای تشکیل یک سازمان سیاسی بصورت حتم باید پاسخ داده شود:

۱. افغانستان دارای تعداد زیادی از احزاب سیاسی رسمی و غیر رسمی است. تاسیس یک سازمان دیگر بر کدام انگیزه ها و نیازها استوار است؟ این سازمان باید از سایر سازمانها فرق متبازز و مشهود داشته باشد، در غیر آن نیازی به یک سازمان مشابه وجود ندارد.

۲. چه چیزهایی این سازمان جدید را از سازمانهای موجود متمایز خواهد ساخت؟

هدف این بود هرگاه ما از نظر اندیشه و عمل مانند گذشته بیاندیشیم و عمل نماییم تنها بر تعداد احزاب و سازمانها خواهیم افزود و سودمندی بیشتری نخواهد داشت.

اکثریت به جبهه رای دادند زیرا از یکسو میخواستند در منظره سیاسی متحدانه مطرح گردند و از سوی دیگر برای انتخابات آینده آمادگی اتخاذ نمایند در حالیکه خودمختاریهای گروهی خود را نیز حفظ میکردند. طی یک یا دومهه یکی پی دیگری جبهه را ترک گفتند و جبهه نجات بیش از این دیگر وجود نداشت.

مساعی اتحاد روشنفکری در هالند نیز در خطوط اساسی چنین مشخصات را تبارز دادند. این مساعی دارای چند مشخصه آتی بود: (۱) مذاکرات فاقد مرامنامه صریح کتبی بود. (۲) سازمانی که در نظر بود ساخته شود بر اساس روابط اعضا میتوانست افغانان مقیم در اکثریت اروپا را متحد سازد در حالیکه تمایلات دوران مبارزات مخفی و اعتماد غلیظ به عضویت تنها با اعتماد ترین افراد محدود میگردد. و بدین گونه آنانی که از سایر کشورهای اروپایی و از افغانستان علاقمند

کار مشترک بودند در حاشیه قرار داده میشدند و نمیتوانستند در مساعی بنیادگذاری یک سازمان ملی و تعیین اهداف و پالیسی های آن سهم گردند.

بدون شک انجام یک کار مفید به مراتب بهتر از عدم انجام کار مفید است اما کار سازمانی مستلزم دو شرط اساسی اند: باید از شفافیت برخوردار باشد و خود سرانه نباشد. هردو خصیصه به اعتماد و شهرت سازمان زیان میرساند.

کار آغاز شده باسه اختلاف اساسی روبرو گردید:

- عدم توافق بر یک دید مشترک برای اتحاد نیروها. تعداد شرکت کنندگان جلسه به غیر از یکتن همه دوستان تاریخی همدیگر بودند و با و تفکر گروهی موجب گردید از فکر گروه حمایت نمایند.
 - اکثریت در فکر ایجاد یک گروه متشکل از وفادارترین افراد بحیث هسته و کار برای تدویر یک کنفرانس یکصد نفری بود تا بر اهداف سازمان به توافق برسد.
 - عدم شرکت نمایندگان نیروهای ذیعلاقه از داخل افغانستان در هسته سازمانی.
- تعصب فکری بحیث حساسیت در برابر فکر مخالف، تفکر گروهی و تک اندیشی و اولیویت روابط بر قواعد در این مثال با صراحت قابل دید اند. چند مساله در این رابطه قابل یاددهانی اند:

- واضح است که فکر ما از خود ما است و با آن خو کرده ایم و برای ما از جاذبه بیشتر برخوردار است زیرا تجارب ما نیز آنها را را تایید میکنند. اما فکر ما نباید مانع یا عامل تحدید افکار دیگر گردد.

- ما باید به جای اتحاد به دور افراد باید به دور اصول متحد گردیم. این اصول در مذاکرات انجام شده طی سالهای گذشته برای اتحاد بدون شک وجود داشتند اما با تعصب آغشته بودند و اصول انسانی قابل قبول برای همه نبودند. تفکر گروهی در این مذاکرات خیلی نیرومند و قوی بود و نمیتوانست زمینه های کار مشترک طیف وسیع نیروهای ملی را فراهم سازد.

در این اواخر تعدادی در پی اتحاد (خلقیها) قرار گرفته اند. این حلقات نیز حدود اتحاد خود را از راه تعیین هدف اتحاد خلقیها تعیین کرده اند.

تفکر گروهی موجب میگردد فکر / ایدیولوژی گروه بهتر و برتر پنداشته شود. برای بسیاری ها فکر و ایدیولوژی آنان بر یک داعیه ملی برتری و اولویت داشت بدون اینکه در آن مورد چنین بیاندیشند، در حالیکه اتحاد به دور اصول قابل قبول برای اکثریت برای تحقق اهداف مشترک، یک اولویت ملی و یک ماموریت روشنفکر متعهد است. در همه ی موارد طرف های این مذاکرات را اعضای سابقه حزب دموکراتیک و توابع آن تشکیل میدادند.

این دشواریها موجب گردید پروسه های مذاکرات طولانی و یا متوقف گردند و یا محدود گردند.

اکنون در شرایطی قرار داریم که:

نه خانواده چپ در منظره سیاسی کشور مطرح است نه یک سازمان عناصر ملی و مترقی در این منظره سیاسی فعالانه حضور دارد و اوضاع به سوی وخامت می‌رود در حالیکه آرزوی اتحاد نیروهای به اصطلاح ملی و دموکراتیک همچنان نا برآورده باقیمانده است. برای تعدادی این آرزو تنها یک آرزو است و برای تعداد دیگر این یک مسوولیت اخلاقی و ایمانی که باید ادا گردد.

احزاب خانواده راست عمده‌ا دو دسته اند: یکدسته آنها مانند احزاب جهادی پیوسته یا قدرت را در اختیار داشته اند یا در آن سهم بوده اند. و گاهی هم برای اعمال فشار بر پالیسیها نقش اپوزیسیون را نیز ایفا کرده اند. تعدادی دیگر در پی دریافت فرصت برای مشارکت در قدرت اند.

ما اکنون با دو مشکل عمده روبرو هستیم: از یکسو مساعی هیچ طرفی برای اتحاد در هفده سال گذشته تحقق نیافته است و از سوی دیگر به حضور چنین یک نیرو در جامعه بحيث یک سنگر ملی به نمایندگی از زحمتکشان اشد نیاز است. و دلایل عمده اینهمه ناتوانیها نحوه اندیشه حاکم بر کار است.

این حقیقت را نباید فراموش کرد وقتی ما نتوانیم خود رهبران و مدیران خود را انتخاب نماییم دیگران این ماموریت را انجام خواهند داد. تعیین رهبری جامعه افغانی بوسیله بن تا کنون گواه این حقیقت است.

نه احیای احزاب مادر راه بیرونرفت را بدست میدهد نه تشکیل ایتلافها ی سیاسی. زیرا نخستی تاکنون تحقق ناپذیری خود را نشان داده است و دومی تاکتیکی بودن و ناکارگی خود را. در هردو عرصه خانواده چپ نتوانسته در حیات سیاسی جامعه خود را مطرح نماید، در حالیکه خانواده راست سلطه سیاسی - اقتصادی و اجتماعی خود را حفظ و تقویت مینماید.

احزاب سیاسی حاکم همزمان سهامداران قدرت سیاسی اند و از توانایی نظامی و مالی نیز برخوردار اند. آنها برای بقای خود می‌رزمند. حال میبینیم که تعصبفکری و گروهی از یکسو و تمایلات نیرومندترجیح دهی روابط بر قواعد و از سوی دیگر مصلحتگرایی، عدم تفکر انتقادی و عدم تخصصگرایی سازمانی مانند گذشته موانع اساسی در راه اتحاد ملی برای تحقق اهداف مشترک را تشکیل میدهند.

تلاشها برای اتحاد باید به این عناصر توجه نماید و هر شخصیت ملی و دموکراتیک را بدون در نظر داشت تعلق فکری وی در نظر گیرد. اهداف مشترک ملی و کار مشترک برای تحقق آن اهداف بر اساس یک برنامه ملی باید در محراق توجه قرار داده شود. تحقق این ماموریت بدون تغییر فکر و اندیشه و عملکرد ممکن نیست.

این خصایص در همه ی سازمانها مشترک اند.

هر روشنفکر افغان اهمیت و ضرورت اتحاد و کار مشترک را در مینماید. برخی در آن مورد تنها ابراز نظر میکنند و برخ دیگر تلاش

میکنند اتحاد روشنفکری را تحقق بخشند. سه نوع تلاش در کل در این رابطه در جریان است:

۱. نیروهای دست راستی مانند احزاب سیاسی با نام و ابزار دینی مانند حزب اسلامی، جمعیت اسلامی و بقایای هفتگانه و هشتگانه.
۲. احزاب و سازمانهای دست چپی مانند هواداران مارکسیزم لینینیزم و مائویزم.
۳. آنانی که در پی سازمان یافتگی قرار دارند.

دو دسته اولی فعالترین عناصر برای اتحاد اند زیرا نخستی انگیزه های نیرومندی برای اتحاد و ایتلاف دارند تا به حفظ منافع و سلطه خود از راه حضور در قدرت تداوم بخشند. دسته های دومی برای مطرح شدن تلاش دارند. تا هنوز نتوانسته اند بحیث یک نیروی انکار ناپذیر سیاسی مطرح گردند. پاسخ مستدل به این سوال را که چرا نتوانسته اند به آن هدف دستیابند در این یادداشت خلاصه خواهم کرد.

برای نخستی ها اتحاد و ایتلاف سیالیت بیشتر دارد زیرا در اوضاع سیال و بی ثبات و در حالتی که منافع و اهداف نیروها متفاوت اند ایتلافها و اتحادها بر همان مبناها شکل میگیرند. منافع آنها موضعگیری آنان را تعیین میکنند. برای نخستی ها فقط یک مساله دارای اهمیت اساسی دارد: به گونه ای باید در قدرت سهم باشند تا منافع خود را بتوانند حفظ نمایند.

برای دومی ها آنچه اهمیت دارد تفکر گروهی است. آنها حتی چپ را در خانواده چپ جستجو میکنند. تعدادی هم هستند که مارکسیزم را در عبا و قبای ارتدوکسی آن جستجو میکنند. هرگاه از خود پرسیم چر

۱ در ۱۷ سال گروهیهای از هم پاشیده از حزب دموکراتیک خلق نتوانسته اند خود را به یک نیروی سیاسی مطرح در جامعه مبدل سازند پاسخ را در میابیم. ساده ترین پاسخ این است که آنها بحیث همسنگران فکری در گذشته به دلایل اختلاف نتوانسته اند باهم متحد گردند. دسته سومی در ناامیدی و ناتوانی دست و پا میزنند. هر سه دسته مشترکاتی دارند.

آنان همه در گرو تعصبفکری و گروهی قرار دارند. آنها در عدم اعتماد، در مصلحت گرایی و فقدان تفکر انتقادی نیز شریک اند. در این مقاله با اولیها کاری نداریم زیرا آنها ازیکسو درحیات سیاسی ملی مطرح اند و از سوی دیگر در قدرت سیاسی مرکزی و محلی دخیل اند و از نظر پایگاه های نظامی و اجتماعی و اقتصادی نیز در جامعه داخلی و در میان افغانان مقیم در بیرون از مرزهای ملی نیز حضور دارند.

نقایص کار دو دسته دیگر در کجاها قرار دارند؟

۴،۲،۲ محور و محراق اتحاد

اتحاد میتواند مانند گذشته به دلایل مختلف به دور افراد صورت گیرد. (مثالها: خانواده، اقوام و قبایل به دور افراد متحد شده اند که رابطه خونی دارند. بر اساس دانش و تجربه، نفوذ اجتماعی و سن و سال نیز رهبران تعیین شده اند. اصول نیز در محراق اتحاد قرار داشته اند. مثالها اصول مارکسیستی یا اصول اسلامی. اما صرفنظر از نتایج عملی آنها این اصول آنهایی را که مارکسیست نیستند یا مسلمان نیستند یا چنان تعریف شده اند از حق اتحاد محروم میسازند.

اتحاد ملی در یک جامعه متشکل از اقوام و قبایل مختلف و باورهای متفاوت باید امکان کار مشترک را بر اساس اصول ملی فراهم سازد نه بر اساس اصول گروهی.

اتحاد سیاسی به دور ایدیولوژی و شخصیتها در کشورما تجارب مهلک را به بار آورده است زیرا ما در خدمت ایدیولوژی قرار گرفتیم نه در خدمت مردم و منافع آنان. از سوی دیگر ایدیولوژی برای ما به چیز مقدس تر از انسان و جامعه مبدل شد در حالیکه ایدیولوژیها برای رفاه دیزاین شده اند. بنابراین اتحاد را باید بر اساس اصول عام انسانی و ملی قرار داد نه بر اساس اصول ایدیولوژیک یا اصول فردی و گروهی. چرا باید چنین کرد؟

۱. زیرا تجارب ما از اتحاد به دور ایدیولوژی یا اصول فردی و گروهی مصیبتبار بودند و هستند.

۲. ایدیولوژیها و حتی دید مبتنی بر دین هدف نیستند بلکه وسیله و چراغ رهنما اند در حالیکه در کشور ما آن را هدف قراردادند.

۳. عشق مفرط و کورکورانه به ایدیولوژی و هر دیدگاه دیگر ما را به تعصبفکری رهنمون میگردد. یک پیامد آن تفکر گروهی (group think) است.

۴. اصول عام انسانی بحیث دید مشترک ما را از تعصبفکری و گروهی فاصله میدهد و به همدیگر و رعایت به اصول انسانی نزدیک میسازد - نه رعایت اصول فکری و گروهی. در نتیجه اهمیت دهی به اصول فردی یا گروهی روشنفکران و مبارزان افغان تنها توانسته اند احزاب و سازمانهای کوچک را تشکیل دهند و حتی قادر به اتحاد با همفکران

قدیمی نیز نشده اند. در چنین حالت این احزاب و سازمانها نمیتوانند در سطح ملی مطرح گردند. زیرا برای ملی شدن باید مرزهای تعصب فکری و گروهی شکستاده شوند. از ایدیولوژیها و دیدگاه ها و تیوریهها بحیث رهنمای کار باید استفاده کرد.

خصایص یاد شده (تعصبفکری و گروهی، مصلحتگرایی، فقدان تفکر انتقادی و تخصصگرایی) همواره با ما اند و به گونه های مختلف تبریہ میگردند.

فعالان سیاسی که در پی اتحاد نیروها اند باید با دید انتقادی به ایدیولوژی و میتدولوژی کار خود بیاندیشند تا علت نا کامی یا نقایص کار خود را دریابند.

تعهد به اصول انسانی و اهداف مشترک ملی مورد نیاز است و بر اساس وفاداری عملی اعضا امتحان میگردد. شعار اساس هر نوع اتحاد باید این باشد: کار مشترک بر اساس دید مشترک جهت تحقق اهداف مشترک!

اصول انسانی و ملی که بتواند برای هر هموطن علاقمند خدمت به مردم فرصت اتحاد برای کار مشترک جهت تحقق اهداف مشترک را فراهم سازد باید دید مشترکی را برای این همکاری فراهم نماید.

ما تا کنونی در کار اتحاد نیروهای ملی و مترقی شاهد چنین یک تفاهم نیستیم در حالیکه به جای جستجوی امکانات برای کار مشترک جهت تحقق اهداف مشترک ملی به تصفیہ حساب محاسبات بیهوده مانند اهمیت شش جدی یا انقلاب یا کودتای ثور؟، کیها جاسوس بودند یا

نبودند؟، مارکسیم نوین یا ارتدوکس؟ و امثال آن مصروفیم در حالیکه ملت در خون و آتش میتپد.

هرگاه با دقت به عمق مساله توجه گردد در میابیم که از نظر اولویتهای اساسی - ملت غرق در بحران و خانه مشترک ویران - در اولویت کاری هیچ یکی از دسته های یاد شده قرار ندارند. این حالت را با انجام یک گذار باید تغییر داد.

اکنون که در مورد چه باید تغییر نماید و در کجا باید تغییر رونما گردد و بوسیله کدامه نیروها پاسخ دهی به دو سوال آتی سهل شده است:
(۱) نحوه اندیشه و عمل معمول و مروج دارای چه مشخصات است؟ و
(۲) نحوه اندیشه و عمل جدید دارای چه مشخصات است؟

بر هر یک از این دو نحوه اندیشه و عمل لحظاتی مکث مینماییم.

۴،۳. مشخصات عمده نحوه اندیشه و عملکرد معمول

نحوه اندیشه و عملکرد معمول و مروج همان نحوه ای است که ما در مسند قدرت یا بیرون از آن و بحیث عضو جامعه عادت کرده ایم.

مشخصات این نحوه فکر عبارت اند از:

۱. تعصبفکری: در نرم ترین شکل در برابر دیگر اندیشی و افکاری که مورد پسند ما نیستند، حساسیت داریم. فکر خود ما بهتر است از نظر درستی و مناسبت (هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد و این هردو را ما خود بر اساس خواست خویشتن انتخاب مینماییم). اشکال نرم این نوع تعصب نادیده گیری، نکته نظر انتقادی یا شخص یا در حاشیه

قراردادن موضوعات و اشخاص، تطمیع و اعمال نفوذ... اند. تفکر گروهی تبارز سازمانی این نوع تعصب است. مشکل اساسی این تعصب این است که در نتیجه سوسیالیزیشن و اندوکتینیشن به عدسیه دید ما تبدیل میشود. چون ما مسلمانیم کافر برای ما دورتر و مسلمان نزدیکتر است. ما اول خیرات یا کمک مالی را ترجیح میدهم به مسلمان انجام دهیم. مهمترین موضوع این است که تعصب ما در برابر فکر دیگر هیچگونه مانعی برای وی و فکر وی ایجاد نه نماید.

۲. تعصب گروهی: تعصبگروهی در نرم ترین شکل حساسیت در برابر گروه یا گروههای دیگر است. این حساسیت میتواند در برابر گروه زنان یا در برابر گروه مذهبی و یا... باشد. حساسیت ما باز هم نباید مانعی برای گروه و اعضای آن ایجاد نماید که حقوق انسانی وی را بصورت منفی متاثر سازد. امروز روشنفکر افغان در احزاب راست و چپ به دلایل فکری در احزاب مختلف و اما اهداف رسمی مشابه سنگر گرفته اند.

۳. گروهگرایی: گروهگرایی عبارت از حمایت یا دفاع از گروه خودی و منافع آن است در درون یگ گروه یا سازمان. آنچه به نام فراکسیون بازی در مجامع سیاسی افغانی مطرح است مثال گروهگرایی است. فیمینیزم یا خدمت به ایلیت حاکم و قوم حاکم میتواند به شکل تبعیض مثبت انجام گردد و یا به نادیده گیری گروههای دیگر منتج گردد. حزب سیاسی میتواند پس از احراز قدرت سیاسی امتیازات را به گروه حزبی تخصیص دهد. نمونه های فراوانی از گروهگرایی

مباحثات گروههای معین در رسانه های اجتماعی حتی در فیسبوک وجود دارند که به غیر از اعضای گروه در بحث نادیده گرفته میشوند.

۴. فقدان تفکر انتقادی: در تفکر انتقادی حقیقت و سلامت هر باورمندی و هر سخنی مورد سوال قرار میگیرد و آگاهانه رد یا پذیرفته میشود. ساده ترین شیوه تفکر انتقادی پاسخ به ۳ چ و ۳ ک ژورنالیستی است. اما تفکر انتقادی را کیفیت و کمیت مقدار دانستی های شخص کیفیت میبخشد. سوال کردن منبع دانش است زیرا ما را به تفکر وامیدارد. شیوه ساده دیگر این است تا به حالت متضاد آن و بدیل ها بیانیشیم. در مکاتب و پوهنتونهای کشور به رشد تفکر انتقادی توجه اندک دارند.

۵. فقدان تخصصگرایی: داشتن پاسخهای آماده از قبل مانع کار فکری ما است زیرا چون میدانیم نیازی برای جستجوی پاسخ نداریم. در نتیجه به متخصص در امور سیاسی یا مدیریت و رهبری نیازی نیست. تخصصگرایی در سازمانهای سیاسی و اجتماعی به معنای تقسیم وظایف بر اساس تخصص و انجام کار تخصصی میباشد. تخصص گرایی نیز میتواند دشواریهای تفکر گروهی را رشد دهد.

۶. مصلحتگرایی: در فصل های قبلی بار بار با این اصطلاح نیز رو بر شده ایم. مصلحتگرایی پدیده فرهنگی فرهنگ ما است و ما با آن خوب آشناییم. سن و مقام اجتماعی، منافع و مصالح خانواده و قوم و سازمان و ملت، شهرت نفوذ همواره بر تصمیمگیریهای فردی و

جمعی ما اثر گذارده اند. مصلحتگرایی میتواند به همزیستی و همکاری کمک نماید. تنها آنچه را باید در نظر داشت حدی اتست که به منافع و حقوق دیگران زیانبار نباشد.

۷. فقدان انتقاد پذیری: از دوران مکتب انسان را بحیث حیوان ناطق میشناسیم. منظور از ناطق بدون شک نطق کننده منطقی است. ما هر یکی در حد توانایی خویش افراد منطقی هستیم. اما توانایی انتقاد پذیری ما به منطقی بودن ما کمک میکند تا منطق ما دارای کیفیت بهتر باشد. هرگاه ما انتقاد پذیر نباشیم نمیتوانیم گوناگونی افکار و راه های حل را بپذیریم. در حالیکه از نظر تیوریتیکی سره و ناسره کردن منطق خوب و منطق ناقص از همدیگر کار دشوار است، اما در عمل آنچهان دشوار نیست زیرا تجربه میتواند در این خصوص به ما کمک نماید. مثالهایی از موارد شناخت منطق خوب برای پذیرش را در فلسفه و فلسفه علوم میتواند یافت. فیزیک کلاسیک را باید پذیرفت یا فیزیک کوانتوم را؟ آیا دوالیزم دیکارت درست است؟ استدلال چومسکی را باید پذیرفت یا از ماتریالیستان را و امثال آنها. اینها عمده ترین مشخصات شیوه اندیشه و عملکرد معمول و متداول اند که ما به آنها عادت کرده ایم.

۸. اولویت روابط بر قواعد: روابط در همه ی حالات دارای اهمیت اند اما روابط بصورت طبیعی بر قواعد بنا شده اند. روابط اجتماعی مقدم بر همه عبارت از و ظایفی اند که فرد در یک سیستم فرعی یا کلی اجتماعی انجام میدهد. در نحوه اندیشه حاکم که باید از آن گذار

صورت گیرد عناصری مانند تعلقات فکری، جنسی، تباری و مذهبی .
... نقش تعیین کننده ایفا میکنند.

این مشخصات اندیشه معمول و متداول حاکم بر جامعه ما اند و پیامدهای مهلکی بر ای روابط فردی و اجتماعی ما و برای جامعه و رفاه و ترقی آن داشته اند. مشخصات نحوه اندیشه و عمل جدید در نقطه مقابل نحوه اندیشه و عمل حاکم قرار دارند.

۴،۴. مشخصات نحوه اندیشه و عمل جدید

دشواری اساسی این است که گویند (ترک عادت موجب مرض است). در واقعیت غیر ممکن است تعصبفکری را بصورت کامل نادیده گیریم زیرا بحیث افراد دارای احساس، تجربه و درک شخصی هستیم و از سوی دیگر تفکر تنها حالت فکری نیست که بر زندگی ما اثر میگذارد، بلکه به گونه مثال خواست و احساس ناراحتی و درد ما نیز بر تصمیمگیریهای ما اثر میگذارند.

ما میتوانیم حدود کلی را برای آنهمه خصایص تعیین نماییم. سه قاعده کلی میتوانند ما را اغلب کمک نمایند:

۱. حدی را میان افراط و تفریط تعیین نماییم.

۲. خصیصه های منفی اندیشه ما نباید حقوق و منافع دیگران را سلب یا محدود سازد.

۳. قاعده گرایی. رفتار بر اساس اصول توافق شده انسانی بخصوص پیگیری متداوم این اصول نیز ما را کمک مینماید.

مشخصات عمده و ضروری نحوه اندیشه و عمل جدید را میتوان چنین معرفی کرد:

۱. تعصب فکری: وداع با ایدیولوژی پرستی، برتر و بهتر دانستن فکر گروپ و نادیده گیری صداهاى دیگر.

۲. تعصبگروپی: حساسیت در برابر گروپهای دیگری غیر از گروپ خودی به هر دلیلی که باشد باید به حذف یا سلحقوق دیگران منتهی نگردد.

در این شکی باقی نیست که اکثریت روشنفکران در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و بعد به اساس های اید یولوژی، کاریسمای رهبران، اولویتهای قومی و پارادایم های طبقاتی از لحاظ سیاسی متشکل گردیده بودند. این ترند هنوز نه مرده است. اینگونه اختلافهانه تنها به فاکتهایی در تاریخ مبارزات سیاسی تبدیل شده اند بلکه مشخصه ی سیمای فرهنگ سیاسی احزاب و سازمانهای متذکره نیز میباشد. تلاشهای سیاسی پس از شکست حاکمیت طالبان در داخل و خارج افغانستان نیز بیانگر این امر میباشد.

این شیوه تفکر که باید از ایدیولوژی پیروی نمایم کاری عاقلانه ایست. در انتخاب ایدیولوژی میتوانیم به ایدیولوژی بحیث قطب نما نگاه کرد. سوال تعیین کننده اینست که هدف را بر اساس ایدیو لوژی باید عیار کرد و یا ایدیولوژی را بر اساس هدف. در حالیکه

نخستی کار ساده ی بیش نیست ، دومی کار هر مردی نمیتواند باشد.
دو موضوع در اینجا دارای اهمیت اند:

- تعیین اولویت میان ایدیولوژی و مردم و منافع آنان با تعیین اولویت ایدیولوژی مردم را در مقام ثانوی قرار میدهیم و در صورت اولویت دهی به رفاه و آسایش مردم ایدیولوژی بحیث و سیله قرار میگیرد.

- برخورد انتقادی با ایدیولوژی و بازنگری: بازنگری به ما کمک میکند از دگمای فکری رهایی یابیم. مهمترین سوال این است که آیا به گونه دیگر ممکن نیست؟

با این کار ما خود را از تعصب فکری و گروهی میتوانیم رهایی بخشیم.
عدم در نظرگیری مرزهای فکری و اتنیکی زمینه های دیسکورس اجتماعی را باز میسازد.

۲. بازنگری: باید بپذیریم که نه ما تنها نیروی موجود در جامعه هستیم و نه تنها نحوه اندیشه ما بلکه صداهای گوناگون و متنافع گوناگون وجود دارند که بیان های متفاوت حقایق اند و دارای حقوق همسان اند. بازنگری بدینگونه ما را کمک مینماید تا از تک اندیشی فاصله بگیریم.

۳. اجتناب از مشخصات اندیشه و عمل متداول و معمول.

۴. رعایت اصل همزیستی مسالمت آمیز و همکاری.

۵. وفا به عهد: اعتماد درون سازمانی و اعتماد مرد بر فرد و سازمان در تجارت و سیاست و سایر معاملات از اهمیت برخوردار است. از راه اتحاد بر اصول و وفاداری عملی بر اصول اعتماد غلیظ / رویارو و فیزیکی را تقویت مینماییم و گذار به اعتماد رقیق را سهل میسازیم. (این دو اصطلاح از فیلسوف پتنام به عاریت گرفته شده اند).

۶. اولویت قواعد بر روابط.

نحوه جدید اندیشه و عمل را میتوان بحیث یک نحوه ی تفکر تعریف کرد که با تفکر انتقادی و بازنگری مشخص میگردد. بحث بعدی توجه را به اساسات دینی و علمی تغییر و گذار برمیگرداند.

فصل پنجم

اساس دینی و علمی تغییر (گذار)

از دین و از علم برای انجام تغییر چه میتوان آموخت؟ این سوال در محراق بحث این فصل قرار دارد.

نخست بر تغییر از نظر دین مکث میشود و پس از آن از تیوریهای های علمی مدد خواهیم جست.

۵.۱. اساس دینی تغییر یا گذار

دین اسلام تعادلی را میان فرد و جامعه توصیه مینماید زیرا فرد از مکلفیتهای فردی و اجتماعی دارد. فرد از اعمال خود پاسخگو است چه این عمل فردی باشد یا عمل جمعی. یعنی اجنت دارای اجنسی مسوولیت اعمال و پیامدهای خود را خود بر عهده دارد.

هرگاه به آیات قرآنی در رابطه با تغییر نظر اندازیم با حقایق آتی برمیخوریم.

۱. آیا ۱۳ سوره الحجرات (۴۹:۱۳):

ای مردم من شما را مرد و زن آفریدم و به شعب و قبایل تقسیم کردم تا همدیگر را بشناسید. به تحقیق که نزد خداوند بزرگترین شما پرهیزگارترین شما است. خداوند بر همه چیز با خبر است.

این آیت تبعیض و تعصب را منع قرار میدهد و به صورت لاتینت (latent) ما را به اصلاح آن فرا میخواند زیرا میفرماید که برای شناسایی همدیگر است نه برای تبعیض. اصل نزد خداوند تقوی و پاکدامنی است.

۲. آیه ۵۳ الانفال (۸:۵۳):

خداوند آنچه را لازم دید تغییر نمیدهد مگر اینکه نفسها خود را تغییر دهند. خداوند شنونده و دانا است.

۳. آیه ۱۱ سوره الرعد (۱۳:۱۱): خداوند حالت یک قوم را تغییر نمیدهد تا اینکه آنها آنچه را در آنها قرار دارد تغییر دهند.

۴. آیه ۱۸ سوره الزمر (۳۹:۱۸):

مژده ده آنانی را که به بیانها گوش میدهند و بهترین آنها را دنبال میکنند.

در آیات یاد شده نه تنها بر تغییر فرد و جمع تاکید شده است بلکه بر عدم تبعیض و تعصب و بر تفکر انتقادی (۳۹:۱۸) نیز تاکید شده است.

در آیاتی که ترجمه دری آن از متن انگلیسی (www.tanzil.net) ترجمه گردیده از تعبیر در نفس آیات (۸:۵۳) و آیه (۱۳:۱۱) یاد

کرده است. نفس در قرآن کریم به معناهای متعدد روح، شخص، هوا و احساس درونی (Omar Abdujl manan (2010). Dictionarfy of (the Holy Quran) به کار رفته است.

در قرآن کریم با انواع مختلف نفس بر میخوریم. حجت الاسلام و المسمین میر آقا محمدی تحقیق در این رابطه انجام داده است. انواع نفس را از تحقیق وی خلاصه می‌کنم.

- در سوره السجده آیه (۹) و الحجر آیه (۲۹) به معنای روح الله به کار رفته است.
- نفس ملهمه (الشمس آیه (۷ و ۸):. خداوند فجور و تقوی را به او الهام کرده است .
- نفس اماره (یوسف آیه ۵۳): که همواره انسان را به بدی فرمان می‌دهد.
- نفس لوامه (قیامت آیه ۱ و ۲): یعنی محکمه وجدان.
- نفس مطمئنه (فجر آیه ۲۰-۲۷):
- نفس فانیه (آل عمران آیه ۱۸۵): هر نفس ذایقه مرگ را می‌چشد. (میر آقا محمدی، راه های مبارزه با نفس، پژوهشهای دینی، سال دوم ، شماره چهارم، بهار ۱۳۸۵ . ص. ۶۵-۶۷). (۸۶-۶۳).

وقتی خداوند از تغییر در نفسها سخن میگوید منظورش مبارزه با نفس اماره است. یعنی تغییر آنچه بد است. و آنچه بد است یا خوب در قرآن نیز صراحت دارند. بهترین مثال های آن تقوا و پاکدامنی، عدل و احسان اند.

در حالیکه همه ی این توصیه ها بپیرای ما سودمند اند برای کار اجتماعی و سیاسی ما در همه امور (عبادات) و (معاملات) نیز دارای اهمیت اند.

این بحث کوتاه نشانمیدهد که انسانها بر اساس تعالیم دینی باید تغییر در نفس وارد نمایند تا در حالت آنان تغییر صورت گیرد. هوا و هوس های آقایی و سلطه، انحصارگری، تحمیل و اجبار، نادیده گیری حقوق دیگران و امثال آن سودمندی های شخصی و اجتماعی دارند. بیایید با هم یکجا به سراغ تیوریهای علمی برویم.

۲،۵. اساس علمی تغییر

بحث قبلی مفکوره تغییر و گذار فکری را اساس دینی میبخشد در حالیکه بحث کنونی اساس عملی این تغییر را بنیانگذاری مینماید.

ممکن است تیوریهای تغییر به ما کمک کنند تا بدانیم این تغییر چگونه باید صورت گیرد.

وقتی از تغییر سخن به میان می‌آید منظور تغییر از یک حالت به یک حالت مورد پسند و دلخواه است.

کورت لیوین (Kurt Lewin)، (۱۹۵۱) سه مرحله را معرفی کرده است که تغییرآوران (change agents) باید از آن بگذرند تا این تغییر به بخشی از سیستم مبدل گردد. این مراحل عبارت اند از:

- نرمش (freezing) زمانی که تغییر مورد نیاز است.
- حرکت / عمل زمانی (Move) که تغییر آغاز شده است.
- فقدان نرمش (Unfreezing) زمانی که تعادل برقرار می‌گردد (Art & science management theory, Nursing Management, April 23. Vol.20.No.1.p.32.

راجرز (Rogers) (۲۰۰۳) این کار لیوین را تغییر و توسعه داد و برنامه پنج مرحله ای تغییر را پیشنهاد کرد. مراحل که راجرز پیشنهاد کرده است عبارت اند از:

۱. آگاهی (awareness)
۲. علاقمندی (interest)
۳. ارزیابی (evaluation)
۴. امتحان/آزمون (trial)
۵. تحقق (adaption)

(Ibid., P.32)

متفکر دیگری به نام رونالد لپیپت (Lippitt. et (Ronald Lippitt) (1958) al. این مراحل را به هفت توسعه داده است.

در حالیکه این دانستنی ها به ما کمک میکند تا بدانیم که آگاهی از نیاز به تغییر و علاقمندی به تغییر ضروری اند مشکل اساسی شروع و آغاز تغییر را حل نمیکند.

حال که ما میدانیم تغییر باید از روشنفکر بحیث اجنت و از توانایی وی بحیث اجنسی باید آغاز گردد زیرا وی عضوی از نیروی محرک جامعه و تاریخ است. به نظر میرسد تغییر در رفتار نیازمند سه چیز است:

- توانایی شخص برای تغییر.
- برای شخص باید فرصت داده شود تا تغییر نماید.

شخص باید انگیزه ای برای تغییر داشته باشد – Sport England –
Applying behaviour change theories.P.3)

برای بحث ما تیوری تغییر ارتباط نزدیک دارد. تیوری تغییر عبار است از مدل نظری است برای دستیابی به یک دید جمعی و معمولاً روابط میان استراتژی‌هیل پیامدها و اهدافی را مورد خ طاب قرار میدهد که یک ماموریت یا دید وسیعتر بر علاوه باورمندیهایی مرتبط به این روابط را حمایت مینماید)

Sara Stachowiak (2007). Pathways for change: 10 Theories to Inform Advocacy and Policy Change Efforts . Retrieved from: www.evaluationinnovation.org at 22:00 on (11.01/2019).

سارا از ده نوع تیوری تغییر نام میبرد آنها را در دو دسته تیوریهای جهانی و تیوریهای تاکتیکی معرفی می‌نماید. دسته نخستی به بحث ما ممد واقع می‌گردد زیرا هر یکی از آنها به زاویه ای از وقوع تغییر در پالیسی توجه دارد.

Global theories include the following:

1. "Large Leaps" or Punctuated Equilibrium theory

از تغییرات بنیادی حمایت میکند. پالیسی و نهادها زمانی واقع میشوند که شرایط لازم وجود داشته باشند.

2. "Policy Windows" or Agenda-Setting theory³

پالیسی میتواند زمانی تغییر نماید که فرصتی برای آن (window of opportunity) باز گردد، یعنی زمانی که دفاع کنندگان از تغییر موفقانه بتوانند دو یا بیشتر عناصر پروسه پالیسی را بهم مرتبط سازند.

3. "Coalition" theory or Advocacy Coalition Framework

تغییر در پالیسی از راه فعالیت هماهنگ میان افرادی اتفاق می‌افتد که دارای باورمندیهای اساسی همگود در مورد پالیسی اند.

4. "Power Politics" or Power Elites theory

تغییر پالیسی از راه کار مستقیم با آنانی صورت میگیرد که دارای قدرت تصمیمگیری یا اعمال نفوذ بر تصمیمگیری اند.

5. "Regime" theory

Policy change happens through the support and empowerment of policy makers by a close-knit body of influential individuals.

تغییر در پالیسی از راه حمایت و قدرتمند سازی پالیسی-سازان بوسیله یک ارگان متحد متشکل از افراد متنفذ اتفاق میافتد (همان اثر، ص ۳۰).

پنج تیوری فوق به بحث ما رابطه تنگاتنگ دارد بنا بر آن از تیوریهای تاکتیکی صرفنظر مینماییم. تیوری های تاکتیکی شامل تیوریهای آتی اند:

Tactical theories include the following:

1. "Messaging and Frameworks" theory
2. "Media Influence" or Agenda-Setting theory³
3. "Grassroots" or Community Organizing theory
4. "Group Formation" or Self-Categorization theory

5. "Diffusion" theory or Diffusion of Innovations

آنانی که نیاز تغییر در برخورد (یعنی پالیسیهای) را در خود و در سازمانهای مربوطه جدی میگیرند میتوانند از این تیوریه‌ها استفاده نمایند. در این رساله قبلاً استراتژی‌ها و کاستی‌های نحوه اندیشه بصورت مختصر شناسایی گردیده اند تا این ماموریت را سهل گردانند.

فصل ششم

چگونگی نقش روشنفکر

روشنفکر منفرد واحد اساسی جامعه ملی و جامعه روشنفکری است و در سازمانها نیز نقش آنان انکر ناپذیر است. احزاب سیاسی و سازمانها نیز متشکل از افراد اند. گذار از نحوه اندیشه متداول به نحوه اندیشه و عمل جدید انجام وظایف سازمانی را برای گذار از یکسو و برای انجام وظایف سیاسی و اجتماعی از سوی دیگر سهل میسازد.

احزاب سیاسی در شرایط کنونی با تعدادی از وظایف عمده آتی روبه رو اند:

- (۱) رهایی خویشتن از درونگرایی: از درونگرایی منظور خویشتن محوری و نیرومندی احساس گروپ محوری (Group think).
- (۲) تجدید نظر بر اولویت دهی منافع حزبی / گروپی بر منافع عامه و ملی. به عبارت دیگر سازمانها و گروپهای سیاسی باید خود را از سیطره تعصبفکری و تعصبگروپی نجات دهند.
- (۳) کسب اعتماد مردم: کسب اعتماد مردمی که بار بار به نام ایدیولوژی و مذهب، زبان و قوم فریب داده شده اند مهمترین ماموریت است.

مردم افغانستان بر احزاب سیاسی اعتماد کردند و با عواقب وحشتناک آن اعتماد رو برو شدند. قربانیهایی که در دهه های اخیر مردم افغانستان متحمل شده اند گواه بر این حقیقت اند که احزاب سیاسی نه تنها نتوانسته اند به ادعای خدمتگذاری به مردم و منافع ملی وفا کنند بلکه از هیچ اقدامی برای تامین منافع فردی و گروهی دریغ نکرده اند. در شرایط کنونی آنچه را ما بحیث نشانه حوهای اعتماد سیاسی شاهدیم- مانند تشکیل سازمانهای سیاسی و تجمعات اعتراضی- در حقیقت اعتماد سیاسی نیست زیرا مردم مانند آب برده به امید نجات از غرق شدن به هر آنچه روی آب میابند دست میاندازند. گذشته از آن انسانها در سخت ترین شرایط برای زیستن استفاده میکنند. فقدان بدیل یکی از دشواریهای کنونی شمرده میشود.

۳) رقابت در مارکیت فعالیتهای سیاسی: هر چهار وظیفه برای احزاب دیروزی ویا آنانی که به شیوه معمول در چند دهه ی گذشته فکر و عمل مینمایند وظایف دشواری اند. بدون گذار از نحوه تفکر معمول و سنتی نمیتوان آن اهداف را بدست آورد. با در نظر داشت اندیشه و عمل احزاب سیاسی میتوان ادعا کرد که احزاب سیاسی موجود درمنظره سیاسی کنونی افغانستان بیشتر به گروپهای منافع وگروپهای فشار همانند اند تا به احزاب سیاسی ملی. در مارکیت سیاسی در واقعیت امر باید بر کسب اعتماد و حمایت مردم صادقانه و بصورت مسالمت آمیز رقابت صورت گیرد.

پرسشی که در این جا باید پرسید عبارت است از:

هرگاه تمام فعالین سیاسی کشور که در احزاب سیاسی متعدد خورد و بزرگ متشکل گردیده اند، برای دفاع از منافع ملی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ملت واحد و رفاه مردم رزمیده اند و هنوز میر زمند:

۱) چرا مبارزات سیاسی چپ و راست به جای دفاع از اهداف یاد شده به ویرانی هستی مادی و معنوی کشور، کشته شدن و معلول شدن هزاران فرزند این میهن و وضع فلاکت بار کنونی منتج گردیده است؟
۲) و علل پراگندگی و تشتت سیاسی را در میان این احزاب چگونه میتوان توضیح کرد؟

در پاسخ به پرسش نخستین میتوان یاد آوری کرد احزاب سیاسی آن زمان اشتباهاتی را مرتکب گردیده اند که در سیاست به اشتباه نوع اول، دوم و سوم شهرت دارند.

اشتباه نوع اول (The error of the first kind): عبارت است از رد فرضیه یا هایپوتیز صفر زمانی که درست باشد.

اشتباه نوع دوم (The error of the second kind): پذیرش یا قبول فرضیه یا هایپوتیز صفر زمانی که نادرست باشد.

اشتباه نوع سوم (The error of the third kind): عبارت است از دادن پاسخ درست به پرسشی که مطرح نیست (Dunn 1994: 151).

گوناگونی راه های توسل به اهداف همگون میتواند پاسخ به پرسش دومی باشد. اما درستی این پاسخ را به دلیل حضور خصومت و لجاجت سیاسی میتوان مورد شک قرار داد. زیرا موجودیت چنین

اختلاف ها در هر مجمع انساني يك امر طبيعي است. گذشته بر آن، اختلاف ها ی کتونی که به دسته بندیهای سیاسی میان خانواده های حزبی چپ و راست منجر گردیده اند در بسا موارد نورماتیف و اصولی نیستند. بیاید با صراحت بپرسیم چرا حزب دموکراتیک خلق افغانستان به پارچه ها منقسم گردید و چرا در ۱۷ سال گذشته با وصف مساعی زیاد اتحاد آن اجزا تحقق نیافت؟ چرا سایر تمایلات دیگر در خانواده چپ نتوانستند متحد گردند؟ چرا خانواده راست نتوانسته یک سازمان متحد ملی را بوجود آورد؟

گذشته از این میتوان از دیدگاه های گوناگونی به یک موضوع نگاه کرد و به جستجوی راه های حل دست یافت. در این رابطه باید به گوناگونی و پلورالیسم سیاسی احترام گذاشت. پلورالیسم سیاسی مستلزم بردباری سیاسی، دیالوگ سیاسی و سهمگیری سیاسی میباشد. چه باید کرد هرگاه راه ها و شیوه های گوناگون نه به تحقق اهداف دفاع از منافع ملی، حاکمیت ملی و ترقی ملت واحد بلکه به کشتار، ویرانی و وابستگی کشور میانجامند؟

پرسش بعدی این است که چرا و چگونه چنین تعهدات دستجمعی فعالین سیاسی در کشورهای دیگر به استقلال و ترقی ملی اجتماعی- اقتصادی منتج گردیده اند؟

راز این پیروزی در گذارفکری از تعصب و لجاجت سیاسی به همزیستی مسالمت آمیز نیروهای مخالف و موافق، برده باری سیاسی، فرهنگ دیالوگ و تفاهم سیاسی نهفته است.

فصل هفتم

نتیجه گیری

بحث مرکزی این بود که در شرایط کنونی اتحاد نیروهای روشنفکر به دور ایدیاها و ارزشهای مشترک یک امر ضروری پنداشته میشود. این اتحاد مستلزم ریفورم فکری است که گذار را از سبک قدیم تفکر و عملکرد به سبک جدید تفکر و عملکرد ممکن میسازد. جامعه ی روشنفکر به عنوان مغز متفکر جامعه، رهنما و رهبر در محراق قرار داشت.

مباحث گذشته نشان میدهد که روشنفکران مرکز تفکر و اعصاب جامعه را میسازند. آنها به سرمایه ملت و کشورتعلیم و تربیت یافته اند، با سلاح دانش به حیث چراغ رهنما مجهز اند و در تعبیر و تفسیر و تطبیق تیوریهها و پارادایم ها و در نتیجه در شکل دهی افکار، بسیج نیروها، مدیریت و رهبری اقشار مختلف جامعه نقش عمده را ایف کرده اند.

روشنفکران فراز و نشیب روزگار و تلخیها و شیرینیهای تاریخ را شاهد بوده اند. آنها همانگونه یی که خواندیم از شیوه مسلط تفکر و عملکرد

بر جامعه ي روشنفکري يا رنج برده و متاثر گردیده اند و يا در ترویج و تعمیل آن نقش داشته اند. آنان توانمند اند به کمک دانش فراتر نگاه کنند.

روشنفکران این نیاز را درک کرده اند که امروز به شیوه ي دیروز نه میتوان زیست. شیوه متداول دیروز عبارت بود از اندیشه پرستی، تنگ نظري، لجاجت سياسي و خصومت سياسي. این ویژه گیهاي زندگي جامعه ي سياسي را هنوز با قدرت آن میتوان تشخیص نمود. ویژه گیهاي انقسام سياسي جامعه و راسیسم دولتي را به صورت واضح میتوان ملاحظه کرد. به همین دلیل ضرورت به اتحاد نیروها را در نوشته ها ي فعالین سياسي، ژورنالیستان و نویسندگان در میابیم.

اکنون شكي بي نه مانده است همانگونه که ابراز ضرورت اتحاد ملي و سراسري از جانب روشنگران وظيفه مسلم آنان است، بررسی هوشیارانه تاریخ مبارزات سياسي و آگاه ساختن جامعه و روشن ساختن راهي که برگزیده شده، نیز از وظایف آنان میباشد.

در این مقاله بر اساس این ضرورت نشان داده شد که اتحاد نیروها به بیشتر از شکل به دور یک اندیشه نیاز دارد. این اتحاد باید در روشنایی درسهای تاریخ، به خصوص تاریخ سه دهه گذشته و پس از معرفي یک ریفورم فکري که گذار از شیوه ي تفکر و عملکرد دیروزین را به شیوه جدید ممکن گرداند، شکل گیرد. زیرا اتحاد روشنفکري بدون جهاد با نفس یا تغییر در سبک تفکر و عملکرد

دیروزین تکرار اشتباهات تاریخی خواهد بود. به همین دلیل در این مقاله از عناصری نامبرده شد که برای گذار از آنها باید گذشت .

باید یاد آور گردید که این بحث لازم است در سطح ملی مورد گفتگو قرار داده شود. تاریخ در مورد جامعه روشنفکری در این ارتباط بدون شک قضاوت خواهد کرد.

بحث انجام شده هم نقش روشنفکران و جامعه روشنفکری را در خاطره ها تازه کرد و هم مشخصات نحوه فکری حاکم را و هم نیاز گرار فکری را. زیرا با شیوه فانیسه و عمل متداول و حاکم نه میتوان به اتحاد نیروها دست یافت و نه میتواند اعتماد سیاسی مردم را کری و نه توانایی تغییر در پالیسیها و اعمال فشار بر پالیسی های حکومتی را بدست آورد.

References

Audi Robert(1999). The Cambridge Dictionary of Philosophy. Cambridge: Cambridge University Pres.

Cipolla(1977) cited in Robert Jackson and George Sørensen 2007:98.Oxford:Oxford University Press.

Abercrombie Niclas, et al. (1994). Penguin Dictionary of Sociology.3ed edn.London. Penguin.

Art & science management theory, 'Nurssing Management', April 23.Vol.20.No.1.p.32.

Audi Robert(1999). The Cambridge Dictionary of Philosophy, 2nd edition. Cambridge: Cambridge Unicversity Press).

Bruce Steve and Steven Yearley, 2006.Sage publication) Communication Theory (pp. 235 - .246). New York: McGrawHill)

Connolly, William E. (1974). *The Terms of Political Discourse*. Lexington, Massachusetts, D.C., Heath and Company.

Daniel Kahneman (n.d.). *Thinking fast, Thinking Slow*. New York. Pp. 16-17.

Dun, W. N. (1994). *Public Policy: An Introduction to the Theory and Practice of Policy Analysis* (2nd edition). New Jersey: Prentice Hall Inc.

Ernest Barker, (ed.) (1962), *The Politics of Aristotle* (New York: Oxford University Press, 1962). from: www.evaluationinnovation.org at 22:00 on 11.01/2019.

Gorham Geoffrey, *Canadian Journal of Philosophy* Volume 32, Number 3, September 2002, pp. 355-388)

Janis, I. I. (1982: *Psychological Studies of Policy Decisions and Fiascos*, 2nd edn. Boston: Houghton Mifflin).

(Janis, I. (1991). Groupthink. In E. Griffin (Ed.) A -
First Look at Communication Theory (pp. 235 -
246). New York: McGrawHill)

Scruton Roger (2007). The Palgrave Macmillan -
Dictionary of Political Thought. 3rd edition. New
.York: Palgrave)

Steve Bruce and Steven Yearley (2006) The Sage -
Dictionary of Sociology. London: Sage
Publications Ltd)

https://en.wikipedia.org/wiki/Structure_and_agency)

Green Judith (2005). Memory, Thinking and -
Language: Topics in Cognitive Psychology.
London: Methuen & Co. Ltd)

Hague, Rod., Harrop, M., and Shaun Breslin -
(1998). Comparative Governement and
politics.London: Macmillan press LTD.

Hannah Arendt (1970). On ViolenceLondon: Allen -
Lane, The Penguin Press.

Jackson Robert and George Sorensen (2007). -
Introduction to International Relations: Theories
and Approaches. Oxford: Oxford University Press.

John R. Searle (2004). Mind: A Brief introduction. -
Oxford: Oxford University Press.

Lock John (2007). An Essay Concerning Human -
Understanding Book II: Ideas. e-book.

Michael H. Hart (2007). Understanding Human -
History Washington Summit Publishers Augusta,
GA).

Organizational Research Services. (2007). A Guide -
to measuring advocacy and policy. Prepared for
the Annie E. Casey Foundation. Seattle, WA.cited
in: Sara Stachowiak, PATHWAYS FOR CHANGE:
10 Theories to Inform Advocacy and Policy
Change Efforts . Retrieved
from:www.evaluationinnovation.org at 22:00 on
11.01/2019.

Orren, Gary. R.(1993) Beyond self-interest.In R.B. Reich(ed), the power of public ideas, Cambridge:Harvard University Press.

Tannenwald N. (2005). 'Ideas and Explanation: Advancing the Theoretical Agenda', *Journal of Cold War Studies*,7/23:13-42.

Thucydides (1972). History of the Peloponnesian War,trans. R. Warner.London:Penguin.

- U. Rosenthal, et al.,(1996). Openbaar Bestuur: beleid, Organizatie en Politiek. 6th edition. Alphen aan de Rijn: Samasom H. D. TjeenkWillink.

- Weaver Richard M.(1984). Ideas Have Consequences. Chicago: University of Chicago Press.

پایان